

۳۵۱۱ و ۳۵۱۲ و ۱۳۱۳

اندر زخسرو قبادان

متن پهلوی با ترجمه و حواشی

و
فرهنگ پهلوی

دکتر محمد مکرری



تاریخ انتشار چاپ دوم دیماه ۱۳۲۹. تهران

بها : ۷۰ ریال

چاپ چهارم

PAHLAVI TEXT

**ANDARZ-I KHOSROW-I
KAVÂTÂN**

**With translation, notes
& Vocabulary**

By

Dr. Mohammad MOKRI

The Associated Member of Iranology Society

Deuxième édition

1951

TEHERAN

کتابخانه ملی ایران - تهران - ۱۳۴۳

اندر زخسرو قبادان

متن پهلوی با ترجمه و حواشی

فرهنگ پهلوی

دکتر محمد مکرری



بخ انتشار چاپ دوم دیماه ۱۳۲۹. تهران

بها : ۷۰ ریال

چاپ چهارم

آثار مؤلف

- ۱ - ماد۹ . ص : ۳۲ . تهران شهریور ماه ۱۳۲۴ خورشیدی
- ۲ - ماد۴ . ص : ۵۰ . تهران دی ماه ۱۳۲۴ خورشیدی
- ۳ - نغمه های جوانی . ص : ی + ۶۰ (نظم و نثر) تهران
خرداد ماه ۱۳۲۶ خورشیدی
- ۴ - نامهای پرندگان در لهجه های کردی . ص ۶ + ۱۵۵
پنجمین نشریه انجمن ایران شناسی . تهران تیر ماه ۱۳۲۶ خورشیدی
- ۵ - عشایر کرد جلد اول . ایل سنجانلی تاریخچه ، جغرافی ،
تیره ها . چاپ دوم بزودی منتشر میشود
- ۶ - اندرز خسرو قبادان . متن پهلوی با مقدمه و ترجمه
حواشی و فرهنگ . چاپ دوم . تاریخ انتشار چاپ اول : دی ماه ۱۳۲۶
- ۷ - یاد بود اجتماع سران ایلات و عشایر در تهران . ص : ۹۴
با ۹۸ تصویر . تهران مرداد ۱۳۲۹ خورشیدی
- ۸ - گورانی یا ترانه های کردی . بانضمام ترجمه فارسی و املاء
صوتی لاتینی و فرهنگ کردی ص : ۴ + ۲۲ + ۱۹۵
محل فروش : کتابفروشی دانش . خیابان سعدی روبروی شرکت بیمه
کتابفروشی ابن سینا

آثار دیگر مؤلف که آماده برای چاپ است

- ۱ - یوشت فریان (متن پهلوی با ترجمه و حواشی و فرهنگ)
- ۲ - تاریخ ادبیات زبان پهلوی
- ۳ - عشایر کردستان
- ۴ - نامهای شهرها و دیه های کردستان (مستخرج از فرهنگ
کردی مؤلف)
- ۵ - گورانیها و یزیدیها (غلاة کرد)

دیباچه

بقلم آقای پورداد

استاد بزرگوار دانشگاه ورئیس انجمن ایرانشناسی

.....

رساله حاضر ترجمه فارسی چند جمله پهلوی است که اندرز خسرو کواتان Kavâtân (= قیازان) خوانده شده است. چند نوشته دیگر پهلوی نیز که درپند و نصیحت است، اندرزنامیده شده و یکی از بزرگان دین مزدیسنا و یا یکی از سران و شهریاران ایران پیوسته اند، از آنهاست اندرز آذریاد مهراسپندان و اندرز زرتشت پسر آذریاد مهراسپندان و اندرز آذریاد زرتشتان، نوه آذریاد مهراسپندان که هر سه موبدان موبد ایران بودند در روز گاران شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) و اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳) و یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰) (۱)؛ اندرز او شندراناک؛ اندرز بخت آفرید؛ اندرز بزرگمهر؛ اندرز آذریاد فرنبغ؛ اندرز بود بوتکیشان؛ اندرز داناگان به مزدیسنان، اندرز پیشینگان؛ اندرز وهزاد فرخو پیروز؛ اندرز دستوبران به وهدینان؛ و جز اینها. (۲) از اینها گذشته درنامه معروف پهلوی، دینکرد که در زمان خلیفه عباسی مامون (۱۹۸-۲۱۸ هجری) نوشته شده از اندرزهای زرتشت و سن Saena و آذریاد و نوشیروان و جمشید یاد گردیده است (۳).

(۱) نگاه کنید به : Sacred Books of the East vol. XLVII by west pp. XXXVI—XXXVII.

و به خرده اوستا تفسیر نگارنده ص ۳۶-۳۸

(۲) نگاه کنید به : Grundriss der Iranischen Philologie II B. S. 90

Pahlavi Texts by Jamsasp-Asana I : و به :

Andarz i Aôshnar-i Dânak by. E. Dhabhar : و به :
Bombay 1930 p VII—VIII.

(۳) نگاه کنید به : Dinkard by P. shotan Sanjana Vol. V para. 195, 199, 201, Vol. VII para. 287, 354.

نکته خود پیداست که اندرز جمشید، پادشاه داستانی پیشدادیان و اندرز اوشنر (Aoshnara) وزیر کیکاوس، پادشاه داستانی کیانیان و اندرز سن (۴) که در سنت زمان اوصدسال پس از و خسرو زرتشت دانسته شده، بعدها بنام این بزرگان خوانده شده‌اند. ناگزیر اندرز خسرو کواتان هم بخسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) سر قباد که بداد گستری معروف است نسبت داده شده است. تعیین تاریخ این اندرزنامه‌ها، چنانکه تعیین تاریخ تدوین پند نامه‌ها دشوار است. اندرزنامه‌ها و پندنامه‌های پهلوی که امروزه در دست داریم بخوبی می‌رساند که در روزگار ساسانیان اینگونه نوشته‌های اخلاقی در ادبیات پهلوی بسیار رواج داشته بحسب اتفاق برخی از آنها از دستبرد حوادث جهان‌رهای یافته بما رسیده و از برخی دیگر فقط اسمی تحریف شده بما رسیده است چنانکه در فهرست این‌الندیم بنام آنها برمیخوریم.

پس از سپری شدن روزگار ساسانیان و سرکار آمدن عربها، این اندرزها و پندها در ادبیات عرب راه یافته، نفوذ آن را در بسیاری از آثار نویسندگان ایرانی و تازی می‌بینیم (۵) چوت مرور زمان نام گویندگان آنها را از یادها زدوده بود، آنها را بنام برخی از فیلسوفان معروف یونان خوانده‌اند و بسام گفتارهای این فیلسوفان را با اندرزها و پندهای پهلوی زمان ساسانیان بهم آمیخته بیکی از پیشوایان اسلام نسبت داده‌اند. اگر اندرزها و پندهای پهلوی را که امروزه در دست داریم بررسی کنیم خواهیم دید که بسیاری از آنها در ادبیات فارسی و تازی هم یاد شده اما بنامهای دیگر نه بنامهایی که در سنت کهنسال ایرانیان بآنها داده شده است.

در آغاز اندرز خسرو کواتان آمده: «در هنگام مردن خسرو گفت چون روان از تنم جدا گردید، کالبدم را به اسپانور Aspanvar نهد» این واژه در پهلوی بچند قسم دیگر هم خوانده شده هر چند که وجه اشتقاق

(۴) درباره سن Saena و اوشنر (Aoshnara) نگاه کنید بجلد اول یشتها

تفسیر نگارنده ص ۵۷۵ و بجلد دوم یشتها ص ۱۰۳

(۵) نگاه کنید به: Irani n Influence on Moslem Literatur : by M. Inostranzev Part I Translated from the Russian by G. K. Nariman, Bombay 1918 p. 61-62.

آن معلوم نیست، اما هیئت ایرانی بودن آن آشکار است؛ دستور پشوتن سنجانا که در سال ۱۸۹۸ میلادی در بمبئی درگذشت، نخستین کسی که اندرز خسرو کواتان را در جزء کتاب پهلوی «گنج شایگان» با انگلیسی و گجراتی ترجمه کرده، این واژه را بفلط اصفهان خوانده (۶) و این اشتباه از او بدیگران رسیده است. اسپانور یا اسفنبهر Asfanabr نام بخش جنوبی شهر تیسفون بوده (۷) و منطق هم ما را بپیرامون پایتخت ساسانیان دلالت میکنند به اصفهان چنانکه در یک سنت ایرانی که در مجموعه کتاب «روایات داراب هرمزدیار» بجای مانده، آرامگاه خسرو نوشیروان در شهر تیسفون یا پیرامون آن دانسته شده است.

در کتاب «روایات» بتفصیل از «مرغوزن نوشیروان عادل» (۸) یاد شده و باختصار این است: «مامون خلیفه عباسی بدین تیسفون رفت در آنجا از شکوه بارگاه ساسانیات در شکفت ماند. بوزیران گفت باید کسی را پیدا کنید که مرا بآرامگاه خسرو نوشیروان رهنمایی کند پس از چندی پیری را یافتند که از پشت به پشت نیاگان وی خدام آن آرامگاه بودند. آن پیر بخلیفه گفت: آرامگاه نوشیروان در بالای کوهی است و از اینجا [ناگزیر از بغداد] تا بدانجا پنج فرسخ است. خلیفه مامون براهنمایی آن پیر و چندین تن از کسان خود بسوی آن مرغوزن شتافت و آنجا را بزر و گوهر و جامه های گرانبها آراسته یافت و خسرو و را بر تختی

(۶) نگاه کنید به: Gūnj-shāyagān . . . by Peshotan

Dastur B hrānji Sanjāna, Pombay.

(۷) نگاه کنید به: Sil ucia und Kt siphon von Marīni -

lian Streck, Leipzig 1917 S. 36-37.

و بمقالة المداین همین دانشمند در Encyclopédie de l'Islam

Tome III p.77

(۸) مرغوزن: در اوستا اسدی آمده مرزغن گورستان بود عصری گویند:

هر که را راهبر زغن باشد منزل او بمرزغن باشد

این واژه باید مرزغن (مرغ+زن) باشد. وجه اشتقاقی که دارمستتر

برای مرغوزن نوشته درست نیست: Etudes Iraninnes par

Darmes:eter II p. 132-133.

خفته دید و چنین می‌نمود که هنوز زنده است و پس از گذشتن چندین صدسال از مرگ وی تپاه نگردیده و از خوشی و خرمی خود برنگشته است مامون از هیبت وی بگریست و این چهار سطر [اندرز] که بدستاری بزبان عجم نوشته بود بخواند : گیتی که یزدان کرد از من چه کوشش ؛ عمر گه نبشت بر من چه کوشش ؛ گیتی نه جاوید بر من چه رامش ؛ شاید کنه نشاید دانست . (۹)

چنانکه میدانیم ویرانه تیفون که امروزه بطاق کسری معروف است، در حدود سی کیلومتری جنوب شرقی بغداد واقع است و این مسافت تقریباً همان پنج فرسنگی است که آن پیر مامون گفت. در شاهنامه فردوسی هم که از آرامگاه خسرو نوشیروان یاد شده، نامی از اصفهان در میان نیست. اندرز خسرو کواتان را که نمونه کوچکی است از نوشته‌های پهلوی، میتوان نمونه خوبی از برای کار دشوار پهلوی شناسان دانست خط پهلوی را درست خواندن و بفهوم الفاظ برخوردن، آسان نیست. بویژه که بسیاری از حروف این الفبا دارای چندین صوت است. اگر اتفاقاً در پهلوی لغتی پیش آید که در فارسی متروک شده باشد، آنگاه به پیروی بقرائت درست آن کلمه نمیتوان اطمینان داشت مثلاً کلمه تندر را که نام هیربدان هیربد ایران بوده در زمان اردشیر بابکان و مکرراً در نوشته‌های پهلوی بآن برمیخوریم؛ هنوز نمیدانیم باید تندر بخوانیم یا چیز دیگر. از این گذشته وجود واژه‌های آرامی که در وارش نامیده شده، بیش از بیش قرائت پهلوی

(۹) این چهار جمله آنچنانکه در نسخه چاپی کتاب «روایات» و یک نسخه خطی ملکی نگارنده نوشته شده، در اینجا یاد گردیده است.
نگاه به روایات داراب هرمزدیار جلد دوم بمبئی ۱۹۲۲ میلادی ص ۲۴۰-۲۴۳.

و به : Notices de Litterature Parsie par Fre. Rosenberg
St. Pétersburg 1909 p. 53-54.

و به : On the Ancient Iranian Burial Customs and
Buildings in The Journal of the K. R. Cama oriental
Institute No. 3, Bombay 1923 p. 29.

را دشوار ساخته است. باید بیاد داشت که این لغات آرامی فقط علامت و نشانه (Idéogramme) بوده از برای لغات ایرانی، بنابراین احتمال وقوع تحریف در آن لغات بیگانه سامی آسان است. بسا در نوشته‌های پهلوی این گونه الفاظ دیده میشود که در نوشته‌های آرامی بدست نمی‌آید و نه در سریانی که بسیار نزدیک بلهجه آرامی است و نه در عبری و عربی که از خویشان آرامی بشمارند اگر در نوشته‌های پهلوی لغت دشواری پیش آید، و اصلاً ایرانی باشد، پس از چندین قسم خواندن بالاخره طوری خوانده خواهد شد که با يك لغت فارسی موافق افتد و مفهومش کاملاً در جمله‌ای که بکار رفته سازگار آید اما در مورد کلمات آرامی (= هزوارش) چنین نیست. بسا در متون پهلوی به‌لامات و نشانهایی (Idéogrammes) برمی‌خوریم که یاد آور هیچیک از لغات آرامی و سریانی یا یسکی از لهجات دیگر سامی نیست، بنابراین چون درست خوانده نمیشود، نمیتوان بجای آن يك کلمه معادل ایرانی نشان داد. این چند قفره اشکالی که یاد کردم راجع است بخط پهلوی نه خود زبان پهلوی که زبان رایج روزگار ساسانیان بوده و زبان فارسی ما از آن درآمده است. بهمین ملاحظه است که میتوان امیدوار بود در ایران در سرزمین اصلی پهلوی، ایرانیان فارسی زبان بخوبی از عهده زبان دیرین نیاگان خود برآیند و در این زمینه خدمات شایانی بمرز و بوم خود کنند بیشتر لغات ایرانی که در متون پهلوی بکار رفته، در زبان فارسی بجای مسازده است و بیشتر لغات عربی هم که پس از استیلای عرب داخل زبان فارسی گردیده بخوبی یادآور لغات آرامی است که در پهلوی زبان اشکانیان و ساسانیان راه یافته است یا بعبارت دیگر دو جزء ایرانی و عربی فارسی کنونی، کمک خوبی است از برای بازشناختن دو جزء ایرانی و سامی زبان پارینه که پهلوی باشد. يك ایرانی پس از خواندن خط پهلوی وحل این مشکل، فقط باید بجای لغات پهلوی، لغات زبان کنونی خود را که با اندک تغییری همان لغات پهلوی است، بنشانند و اگر آن ایرانی دستی هم در لغات متسروك فارسی داشته باشد و باریشه و بن زبان مادری خود کم و بیش آشنا باشد بهیچروی در تنگنا نخواهد بود حتی در ترجمه خود کمتر نیازمند پس و پیش کردن کلمات خواهد گردید، زیرا صرف و نحو یا گرامر پهلوی و فارسی چندان

با هم تفاوت ندارند چون در بسیاری از موارد لغات هز وارش = آرامی میدانیم که ایرانیان در روزگار ساسانیان معادل آنها کدام لغات ایرانی را مینشانیدند، میتوانیم بگوییم، اندرز خسرو کواتان یا يك نوشته دیگری پهلوی را، با افك تغییری در لهجه، بهیشتی که فارسی نام دارد، درمیآوریم نکاتی را که درباره پهلوی یاد کردم در این اندرز خسرو کواتان که نمونه کوچکی از رساله‌های پهلوی است، بخوبی هویدا است.

فاضل ارجمند آقای دکتر محمد مکاری توانستند تمام آن نکات را رعایت کنند زیرا همه شروط هم در ایشان جمع است. امید است در آینده در این زمینه خدمات برگزیده و گرانیهاتر بهمین خود کنند و آثار مقدس نیاگان باك و پارسا را بما بشناسانند. کامیابی ایشان را از خداوند خواستارم.

پورداود

دی ماه ۱۳۲۶ خورشیدی = ۲۵۵۹ مادی

الفبای پهلوی *

س : ش.

س : آ، ا، خ، ه.

و : ك، [ق].

ل : ب، ی.

ع : غ

و : پ، ف، و

ا : ر، ل، ن، و، [درهزوارش
در اول لغات گاهی : ع].

ت : [ذ].

م : م.

چ : ج، چ، ز، ژ.

د : ب، ج، د، ز، گ، ی.

ر : ر، ل.

ی : ی.

ر : ر، ل.

ز : ز.

س : س.

در آخر کلمات هزوارش : آ، ه.

س : س.

* طریق پیدا کردن لغات در فرهنگ پهلوی این کتاب به طریق ترتیب
حروف فوق و بر حسب اشکال آنهاست ، نه تلفظشان .

اندرز خسرو قبادان

یکی از خدمات بزرگ و سودمندی که در این اواخر برای نمودن تاریخ و فرهنگ و زبان و معتقدات و سنن ملی و مذهبی ایران و ایرانیان باستان بعمل آمده است، ترجمه و چاپ کتابها و رساله‌های پهلوی و آثار دیگر زبانهای ایران باستان و ملل مجاور است که با فرهنگ و زبان ایران‌داوای روابطی نزدیک بوده اند. آنچه پیش از همه با زبان فارسی کنونی ارتباط دارد کتابها و رساله‌ها و کتیبه‌های متعدد زبان پهلوی است که در حقیقت اصل و منشأ زبان فارسی کنونی است و آنها بنوبه خود دارای اصل و ریشه قدیمی‌تری است بنام زبان فارسی باستان متعلق بدوره هخامنشیان که آن نیز دارای ریشه بسیار کهن‌تری است که بزبان هند و اروپایی منتهی میشود. علاوه بر این زبانها، زبانانهای دیگر ایرانی و آویایی در ایران زمین وجود داشته است که همه متفرعات و منشعبات زبان هند و اروپایی یا زبان آریایی بشمار میرفته اند.

در میان رساله‌های متعدد و مشهور زبان پهلوی یکعده رساله بنام **اندرز نامه** وجود دارد که پراز حکم و دستورهای اخلاقی و دینی متعلق بدوره ساسانیان است و چه بسا مفاد آنها در اوستا موجود میباشد و نیز بسیاری از آنها متعلق بزمانی پیش از ساسانیان بوده که سینه بسینه محفوظ مانده و در اوایل قرون اسلامی بتوسط موبدان و آن عده از ایرانیان و زردشتیانی که بیم داشته اند بکلی این آثار نابود و محو شود، گردآوری و از آن بیعد نسخه برداری شده است.

آنچه از این **اندرز نامه** ها باقی و متون آن در دست است عبارتند از: **اندرز خسرو قبادان**، **اندرز آذرباد مار سپندان**، **اندرز ورز گمهر**،

اندرز بهزاد فرخ فیروز ، اندرز داناکان و مزدیسنان، اندرز اوشنرداناك، پندنامه زرتشت و اندرز پوریوتکیشان - وجه بسیار نظایر این رساله ها و آثار دیگر زبانت پهلوی که بر اثر مسامحه و حوادث دیگر کمیاب و پس از چندی بکلی نایاب و نابود شده اند و امروز حتی از نام بعضی از آنها اطلاع درستی در دست نداریم.

این نوع از ادبیات و کتب عامیانه که موافق فهم و پسند عامه بوده از زمان خسرو انوشروان متداول گردیده است نامه تنسر نیز یکی از آن کتابهاییست که اصل پهلوی آن در همان زمان تالیف یافته است و بنا بر گفته کریستن سن خاور شناس فقید داناوار کی خطابه هایی هم که شاهنشاهان ساسانی در روز جلوس در برابر مردم و اشراف مملکتی بیان میکردند از لحاظ سبک بیان و انشاء شبیه باین اندرز نامه ها بوده که در جزو وقایع تاریخی ثبت میشده است و یکی از علل استقبال ایرانیان بکتاب «کلیك و دمنك» که از زبانت هندی پهلوی ترجمه شده سبک آن بوده که باندروز نامه ها شباهت بسیار داشته و از هر حیث موافق مذاق و فهم عامه و هم اسلوب این نوع از ادبیات دوره ساسانی و زبان پهلوی بوده است.

مضامین این اندرز نامه ها در بیشتر کتابهای ادبی و تاریخی که توسط نویسندگان اولی اسلامی نوشته شده است ، موجود میباشد و گاهی مقداری از آنها بنام فیلسوفان یونانی مانند سقراط ، افلاطون ، ارسطو ، جالینوس و دیگران ضبط شده است.

کتابی که بیش از همه حاوی این کتب و رساله های تاریخی پهلوی است و با صداقت و صحت آنها را در بردارد شاهنامه فردوسی است که چون در هنگام نظم آن هنوز آثار و اسنادی از ایران قبل از اسلام موجود بوده است و دانشمندان و تاریخ نویسان ایرانی بمنابع و مآخذ دیگری غیر از زبان عربی هنوز دسترسی داشته اند ، بیشتر روایات و قصص و حکم در آن نگاهداری شده است. و همچنین بسیاری از این حکم در راحة الصدور و ندی و جزو اندرزهای منسوب به بزرگمهر و در کتابهای سیاست نامه نظام الملك و همچنین در مرزبان نامه و کلیله و دمنه و تاریخ طبرستان و بسیاری از دواوین شعراء و تواریخ و کتب ادب مضبوط است.

رساله حاضر یعنی اندرز خسرو قبادان یکی از آن اندرزنامه‌های است که بزبان وخط بهلولی موجود ودر دست است این اندرزنامه شامل سیزده بند ودر حدود چهارصد کلمه است. آخرین بند آن شامل تئمه و ته‌نویسی است که در چند اندرزنامه و کتاب دیگر بهلولی باجزئی تغییری عینا بکار رفته است و حاکی از درود و سپاسگزاری نسبت بروان گوینده اندرزها میباشد.

اصل رساله مشتمل بر اندرزها ووصایای خسرو اول پسر قباد پادشاه ساسانیست که در تاریخ وادبیات بعد از اسلام بانوشروان عادل شهرت دارد و این کلمه همانست که شکل اصلی آن در بهلولی چنانکه در اینجا می‌بینیم «**انوشک روان**» بوده است انوشه یا انوشک بمعنی «جاودانی» و «بیمرگ» است و چون این شاهنشاه بدادگری و دینداری و انصاف شهرت داشته و برا انوشه روان یعنی «جاودان روان» لقب داده اند.

پیش از آنکه اندرزها آغاز گردد در مقدمه بند اول که گویا الحاقیست و با گردآوردن اولی برای وساندن نام گوینده و کسی که این اندرزها منسوب بدوست افزوده باشد، چنین آمده: «انوشه روان خسرو پسر قباد در آخرین روزهای حیات، پیش از آنکه روح از کالبدش مفارقت کند و برای دیگر شتابد مردمان را وصیت کرد که پس از مردن وی جسمش را بر تخت نهاده با سپانور برند و در آنجا نهند و بمردمان بانگ زنند و بگویند» پس از این جمله عین اندرزها که شامل دستورهای دینی و اخلاقی و فلسفی است آغاز میگردد.

دستور پشوتن جی در کتاب گنج شایگان کلمه **اسپانور** را که در اینجا بدان اشاره شده است اسپهان (= اصفهان) دانسته و تراپور (J.C. Tarapore) نیز این کلمه را از وی نقل کرده است در صورتیکه اسپانور یا اسپانبر نام محله‌یی در مشرق تیسنون و ساحل چپ دجله بوده که امروز بقعه **سلمان پاک** که از آثار دوره اسلامی است در آن واقع میباشد و گویا یکی از هفت شهری بود که روی هم رفته مداین را تشکیل میداده است اکتشافات و حفاریات اخیر هیئت آلمانی در سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ مؤید این

مطلب است (۱).

اگرچه در شاهنامه فردوسی در سلطنت انوشروان عادل در چندین جا بنصایح و حکم این پادشاه و بزرگمهر اشاره شده است و طبیعتاً چنانکه مواد و مفاد اندرزنامه بزرگمهر در آنجا وجود دارد، مواد این اندرزنامه هم بایستی وجود می‌داشت، لکن متأسفانه شاهنامه بکلی فاقد این قسمت از اندرزهای انوشروان است و در هنگام مرگ این پادشاه چنین فصلی در شاهنامه وجود ندارد و بدین جهت باید گفت: یا تنظیم این اندرزنامه و گردآوری آن پس از دوره نظم شاهنامه انجام گرفته و یا فردوسی در هنگام سرودن شاهنامه دسترسی باین مجموعه نداشته است و یا آنکه چون این مجموعه دارای مطالب زیادی راجع به سلطنت انوشروان نبوده و در شاهنامه در چندین جا از نصایح و حکم وی و بزرگمهر مکرر نقل شده است، اگرچه این مجموعه یا ترجمه آنرا هم در زیر دست داشته است لزومی بنقل آن در شاهنامه نمیدیده و از آن چشم پوشی و فروگذاری کرده است.

فعلاً کهنه‌ترین نسخه‌یی که از این متن موجود است، نسخه بیست که در سال ۶۹۱ یزدگردی برابر ۱۳۲۲ میلادی بدست مهران پسر کیخسرو استنساخ شده و در مجموعه‌یی از متون پهلوی در سال ۱۹۱۳ میلادی در بمبئی به چاپ رسیده است.

(۱) ر. ک. به:

L'Iran sous les Sasanides par Arthur Christensen
Deuxième édition, Copenhague 1944. P. 386, 389, 390.



نخستین بار این کتاب بتوسط پشوتن دستور بهرام جی سنجانا (Peshutan Dastur Behramji Sanjana) بسال ۱۸۸۵ میلادی برابر ۱۲۵۴ یزدگردی در بمبئی بضمیمه کتابی بنام «گنج شایگان» و دورساله پهلوی دیگر بنام «اندرز آتربات مارسپندان» و «مادیگان چترنگ» چاپ شده است.

دستور پشوتن جی در انتخاب نام کتاب دچار اشتباه شده و کتابی که بهمت وی بچاپ رسیده است بخشی از اندرز بزرگمهر و پسندنامه زردشت است که سهواً آنرا گنج شایگان نامیده است. وست West براین کتاب انتقادی نگاشته که در جلد ششم (Muséon) در صفحه 263-272 بچاپ رسیده است (۱).

چاپ دستور پشوتن جی شامل متن اندرزنامه و ترجمه گجراتی و ترجمه هفت بند این اندرزنامه بـزبان انگلیسی باضافه ترانسکریپشن (Transcription) از عین متن بنا بر قرائت وی بحروف پارزند و فرهنگ مختصریست بزبان گجراتی و انگلیسی که شامل بعضی کلمات متون آن کتاب میباشد.

دستور پشوتن جی برای چاپ این متن دو نسخه در دست داشته است. نسخه اول نسخه‌یی بوده که بدست دستور رستم جی بهرام جی سنجانا (Dastur Rustamji Behramji Sanjana) برای دستور شهر سورت (Surat) که نامش کاوس جی رستم جی (Kausji Rustamji) بوده نوشته شده است و دستور پشوتن جی برای چاپ این متن آنرا در تحت اختیار داشته است.

نسخه دوم نسخه‌یی بوده که دستور رستم جی نوه دستور تهمولجی

(1) Notes sur quelques petites textes Pehlevi par West
Muséon, VI. P. 263 — 272

نوروزجی سنجانا (Dastur Tehmulji Navrosji Sanjana) برای کتابخانه شخصی خود استنساخ کرده و آن نیز در تحت تملک و اختیار دستور پشوتن جی بوده و برای چاپ این متن از آن استفاده کرده و در حقیقت اندرزنامه خسرو قبادان چاپ وی نتیجه مطالعه و تدقیق در این دو نسخه است که ظاهراً در ردیف قدیمی ترین نسخه های موجود در هندوستان بوده که آن دو نیز بنوبه خود از نسخه قدیمی تری استنساخ شده بوده اند.

امتیازی که برای این چاپ میتوان قائل شد، قدمت آنست که در شصت و دو سال قبل از روی دو نسخه قدیمی تر که آن دو نیز بنوبه خود از نسخه های قدیمی تری استنساخ شده بوده اند، چاپ شده است و اساساً قبل از این تاریخ تعداد نسخه های رسائل پهلوی بواسطه عدم توجه چندان زیاد نبوده است و بطوریکه خود دستور پشوتن جی اشاره میکند «در سراسر هندوستان تا این تاریخ بیش از چند رساله که قریب ده پانزده سال از استنساخ آن از روی یکی دو نسخه قدیمی میگذشته است وجود نداشته» و تنها توجه دانشمندان و خاورشناسان بود که توانست کم کم آنها را از زیر گرد و غبار قرون بیرون آورده نسخه های معبود و منحصر بفرد آنها را که در شرف نابودی و زوال بود و تنها بواسطه علاقه و عشق پارسیان هندوستان و زردشتیان ایران چند نسخه بی هنوز در کتابخانه های موبدان و دستوران یافت میشد، در کتابخانه ها و موزه های بزرگ دنیا حفظ کند تا به معرفی و تحقیق در باره آنها بپردازند.

صرف نظر از امتیازی که در بالا برای چاپ دستور پشوتن جی سنجانا ذکر گردید امتیاز دیگری نمیتوان قائل شد زیرا علاوه بر آنکه جز ترجمه انگلیسی هفت بند را شامل نیست بشیازی از کلمات درست خوانده نشده و ناشر در نگارش پازند آن دچار اشتباهات و سهو هایی شده و کلمات آذامی را بهمان نحو که در متن بوده بار دیگر بحروف پازند نگاشته و تلفظ صحیح و معادل پهلوی آنها را بدست نداده است و روی هم رفته مفید بنظر نمیرسد.

بار دوم این کتاب با ترجمه انگلیسی و ترانسکرپشن متوسط کارزار تلی

(Casartelli) در نشریه Babilonian and Oriental Record جلد اول

از صفحه ۹۷ تا صفحه ۱۰۱ سال ۱۸۸۷ در لندن بچاپ رسیده است (۱) که متأسفانه برای چاپ رساله موجود در تهران بدست نیامد. در همین سال یعنی در سال ۱۸۸۷ با چند ماه فاصله این کتاب بتوسط زالمن (Salemman) در Bulletin de l'Accademie des sciences de St. Petersburg در جلد نهم از صفحه 242 تا صفحه 253 در بطرز بزرگ بچاپ رسیده که آنهم متأسفانه در تهران بدست نیامد.

بار دیگر این کتاب در سال ۱۸۸۹ میلادی برابر ۱۲۶۸ یزدگردی بتوسط خدایار پسر دستور شهریار ایرانی بضمیمه چند رساله پهلوی دیگر بنام «اندرز آذرباد» و «اندرز بهزاد فرخ فیروز» و «مادیگان چترنگ» و «کارنامه اردشیر بابکان» که مجموعاً «اندرزنامه پهلوی» نامیده شده در بمبئی بچاپ رسیده است. چاپ دستور خدایار شهریار شامل ترجمه ناقصی بیارسی و ترانسکرپشن متن بحروف پارسی همان روش دیرین دانشمندان پارسی هندوستان است و فاقد تلفظ صحیح کلمات سامی بزبان پهلوی میباشد. در ترجمه فارسی باره‌ی از کلمات درست خوانده نشده و در چندین جا عین کلمات پهلوی یا هزوارش نهاده شده است.

نسخه چاپی دستور خدایار از روی نسخه خطی دستور جاماسپ‌جی بدر دستور منوچهر جی که بعدها در سال ۱۹۱۳ در بمبئی بچاپ رسیده، برداشته شده است و آن نیز بنوبه خود از روی نسخه خطی مهراوان بن کیخسرو که در سال ۶۹۱ یزدگردی استنساخ شده، نوشته شده است.

پس از دستور خدایار، دستور جاماسپ‌جی منوچهر جی جاماسپ‌آسانا (Dastur Jamaspji Minocheherji Jamasp-Asana M.A., ph. D., D.C.L.) این متن را در جزو مجموعه‌ی از متون پهلوی بنام Pahlavi Textes در سال ۱۹۱۳ میلادی بامقدمه‌ی بی‌قلم بهرام گورته‌مورس (Behramgore Tahmuras Anklesaria, M. A.) در بمبئی بچاپ رسانیده است.

(1) Casartelli, Two discourses of chosroses the immortal-souled, Bab. and or. 1,97-101 London 1887

متون پهلوی جاماسپ‌جی چنانکه اشاره شد از روی نسخه خطی مهراوان کیخسرو Mehr-âwân kaî-khûsrû که در سال ۱۳۲۲ میلادی برابر ۶۹۱ یزدگردی استنساخ شده است، به چاپ رسیده است. این متن از لحاظ قدمت و زمان استنساخ آن دارای اهمیتی خاص است و فعلاً قدیمی‌ترین متنی است که از این کتاب موجود می‌باشد.

در سال ۱۹۳۰ متن پهلوی این رساله با ترجمه اجمالی مضامین آن در يك صفحه و متن اندرز آذرباد مارمپندان و ترجمه‌یی از مضامین آن بضمیمه کتاب «اخلاق ایران باستان» از سلسله انتشارات انجمن زردشتیان ایرانی بمبئی تالیف دین شاه (سیلیمتر) با مقدمه‌یی که استاد دانشمند آقای پورداد از برلن بر آن نوشته اند، در بمبئی به طبع رسیده است.

در سال ۱۹۳۳ میلادی این رساله در جزو مجموعه دیگری از متون پهلوی بنام Pehlavi Andarz-nâmak به توسط تسوایر (J.C. Tarapore, M, A., LL.B.) در بمبئی به چاپ رسیده است. متن پهلوی چاپ برابر شامل رساله اندرز خسرو قبادان و چند رساله پهلوی دیگر بنام «ایادگار و زرگمهر Aiyayâdgar i Vazorg - Mitro یا گنج شایگان چاپ دستور پشوتن جی» و «اندرز وه زات فرخ پیروز Andarz î veh - zât Farkhō Pîrtîz» و «اندرز آتروپات مارمپندان Andarz î Atropât Mârespendân» و «اندرز داناکان و مزدیسنان Andarz î Dânakân ôl mâzdayasnân» و «چیتک اندرز پور-یوتکیشان Chîtak Andarz î Pôryôtkâêshân» می‌باشد.

متن این رساله‌ها به ترانسکریپسین با حروف لاتینی (بدون متن پهلوی) است با ترجمه انگلیسی و گجراتی و اشاراتی راجع به بعضی از لغات متون که در آخرین صفحات کتاب جای دارد. این مجموعه فاقد معادل کلمات هزوارش می‌باشد و کلمات سامی بخط لاتینی عیناً ترانسکریپسین شده است.



چون تاکنون دربارهٔ این رساله تحقیق و مطالعهٔ کاملی آنچنانکه باید انجام نگرفته و آنچه تاکنون از این متن بیچاپ رسیده بود در ایران نایاب بود و علاقه‌مندان و دانشجویان زبان پهلوی بدان دسترسی نداشتند و علاوه بر آن نظر ناشرین جز انتشار متن و گاهی ترجمه اجمالی منبامین آن بیش نبود و استفاده از آن برای محققین زبان فارسی میسر نمیشد، نگارنده کوشید ترجمه کامل و جامعی از آن تهیه و با تلفظ کامل کلمات و لغات پهلوی و هزوارش در فرهنگی که برای آن قرار داد، بامعانی و شرح کامل، در این مجموعه بیچاپ رساند و آنچه فروگذار شده در اینجا جبران کند و ضمناً آنرا مفتاحی برای زبان پهلوی و طرز تدقیق و مطالعهٔ این نوع تحقیقات جدید قرار دهد.

در ترجمه پهلوی این کتاب بفارسی دقت شده است در مقابل هر کلمهٔ پهلوی کلمهٔ هم‌ریشه و صحیح و مصطلح آنرا در زبان فارسی انتخاب و از هر گونه خشو و زواید که در متن نیست خودداری شود، معذرت گاهی برای روشن شدن مطلب بعضی کلمات را که برای کمک بفهم موضوع لازم میدید در میان دو قلاب بدین شکل [] قرار داد تا تشخیص آن بسهولت ممکن باشد و نیز در نوشتن لغات و کلمات پهلوی این رساله اولاً تلفظ درست کلمات در زبان پهلوی و هزوارش مراعات شد و ثانیاً آنرا بخط فارسی و لاتینی هر دو نوشت از آن جهت که هم تلفظ درست و صحیح کاملاً دقت و مراعات شود و هم بوسیله دیدن و آشنایی چشم کلمات هم‌شکل و هم‌ریشه و هم معنی بفارسی کنونی نموده شود و ضمناً بمعادل لغات پهلوی در فارسی و دیگر زبانهای ایران باستان و احمیاناً بلهجه‌ها نیز اشاره شد تا میزانی از ارزش کلمات و سیر زبان‌شناسی و تاریخی و تحول این لغات بدست آید.



برای نشان دادن تلفظ صحیح و درست کلمات و لغات، القبای زیر برگزیده
و در این کتاب بکار برده شده است.

a — ا	b — ب	p — پ	t — ت
th — ث	j — ج	c — چ	kh — خ
d — د	dh — ذ	r — ر	z — ز
z' — ژ	s — س	sh — ش	à — ع
gh — غ	f — ف	q — ق	k — ك
g — گ	l — ل	m — م	n — ن
v — و	w — و	h — ه	y — ی
i — ای	â — آ	ê — یاء مجهول	

ô — واو مجهول

تلفظ نظیر u فرانسه در کلمه La lune و ü آلمانی در کلمه überal — u
تلفظ نظیر ou فرانسه در کلمه Toujours و ü آلمانی در کلمه die Uhr — û

اختصارات :

ه : هزاوش

په : پهلوی

او : اوستایی

پاز : پازند

پا : پارسی

ر.ك. : رجوع کنید.

ظ : ظاهراً

१७५ - १७६ - १७७

[illegible][illegible]

[illegible]

— ۱۱ —

665 16 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 103

॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

ଶାସ୍ତ୍ରୀଙ୍କ ଦ୍ଵାରା ଶ୍ରୀମତୀଙ୍କୁ ଏହି ଗ୍ରନ୍ଥ ଶୁଦ୍ଧ ଶୁଭେଚ୍ଛାରେ ପଠାଯାଉଅଛି । - ୧୨

ਸ੍ਰੀ ੯ ੧੨ , ੧੬੫੫ - ੧੭੫੫ - ੧੮੫੫ - ੧੯੫੫

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

— ၁၁၀ —

سورۃ - ابراہیم ۱۔ سورۃ ہود ۲۔ سورۃ یونس ۳۔ سورۃ زکریا ۴۔ سورۃ محمد ۵۔

سید احمد علی و اولاد علی

ཕུལ་ཤིང་ཕུལ་ཤིང་ རྒྱུ་ལྡན་ལྷན་ཁྲིའི་གཞི་ནས་

• ལྟུ་དངོས་ཆེན་པོ་མཉུན་གྱིས་བརྒྱུ་ཆེན་པོ།

• १५१५ ॥ १३५५

• ၁၂၂၂၂၂ ၆၆၆ ၁၁၁ ၁၁၁၁၁

اندرز خسرو قبادان *

۱- ایدون (۱) گویند که انوشه روات خسرو قبادان (۲) اندر هنگامیکه پرگاه (۳) بود، پیش از آنکه جات از تن [ش] جدا شود، باندرز بجهانینان گفت که چون این جان از تن من جدا شود؛ این تخت من بردارید و با سپانور برید و با سپانور بنهید و بر جهانینان بانگ کنید که مردمان از گناه کردن پرهیزید و بکرفه (۴) ورزی نخشا (۵) باشید و چیز گیتی بخواردارید که این آن تن است که دیروز بدین تن (۶) بود [ب] این مردم بسه گاه نزدیکتر بود (۷) بهرگاه و زمان اشویی و چیز گیتی بیفزود؛ امروز بهره

* برای لغات متن بفرهنگ آخر کتاب مراجعه فرمایید. در اینجا در حاشیه بشرح بعضی جملات و معانی بعضی لغات مختصراً اشاره شده است.
(۱) ایدون: اینچنین.

(۲) خسرو قبادان: خسرو پسر قباد.

(۳) پرگاه: سالخورده و معمر. یا هنگامیکه انسان بعد کمال عمر رسد. دستور خدایار شهریار این کلمه را به «بلند درجه و عالی جاه» ترجمه کرده است.

(۴) کرفه و کرفک: ثواب و کار نیک.

(۵) نخشا: کوشا و ساعی.

(۶) یعنی: این همان تن و کالبدیست که دیروز هم همین تن و کالبد بود. در کتاب اندرز نامه چاپ خدایار شهریار این جمله چنین ترجمه شده: «این آن تنست که دیروز جز این تن بود» و «تن» دوم را به «حالت» ترجمه کرده است. ترجمه های دیگر نیز معشوش و با جمله های پس و پیش درهم و آمیخته است.

(۷) یعنی بدین مردم تاسه گام نزدیک بود. اشاره باینکه با مردم نشست و برخاست و حشر و نشر داشت و همه کس تا دیروز میتوانست تا فاصله سه قدم بدو نزدیک شود زیرا رسم چنان بوده که بکسی اجازه نمیداده اند بیش از سه قدم بشاه نزدیکتر شود.

ریمنی را (۱) هر که دست برنهد آنگاه دستش (۲) [را] به برش نوم (۳) بیايد شستن یا بیزش (۴) یزدان [و] همپرسی بهان نهلند دیروز شکوه خدایی را دست بکس [نمی] داد امروز بهره ریمنی را (۵) کس [بدان] دست برنهد.

۲- مردمان جهان درودمند باشید [و] روید (۶)، رای بمنش راست [کنید] [و] در کارورزی بکارجهانیات تخشا و زیناوند (= مسلح، مجهز) باشید.

۳- آیین و پیمان بکاردارید و بکار و قانون رادوراست و [با] راستان هم سخن باشید.

۴- اندرز گویندگان روحانی [را] اندرزنیوش (۷) [باشید] و باندازه بکار و پیمان گیرید.

۵- بهره خویش خورسند باشید و بهره دیگر کس مبرید (= غارت مکنید).

۶- بدش درویشان سپوز (۸) و بسندگی مکنید. بنگرید که چون

(۱) یعنی: امروز برای بهره ریمنی یا امروز بسبب اینکه پلید و چرکین شده است.

(۲) در متن اذکش یعنی «آنگاه او را»، «پس او را» و مقصود از «او» یا «ش ضمیر» دست میباشد.

(۳) برش نوم: نوعی تطهیر با تشریفات خاص دینی.

(۴) یزشن: پرستش.

(۵) «را» یعنی «برای» و معنی جمله چنین است: دیروز بواسطه شکوه و جلال سلطنت بکسی دست نمیداد و امروز بواسطه پلیدی و ریشخشی کسی بر او دست نمی نهد.

(۶) روید: رفتار کنید.

(۷) در متن «نیوخشیتار» است بمعنی «نیوشا» که چون اندرز نیوشا در زبان فارسی ترکیب مصطلح و کاملاً درستی نمیشد، به «اندرز نیوش» ترجمه شد.

(۸) سپوز: تاخیر.

بی چاره شوید خدایی و خواسته بشود (۱) چیز سطر و خوشی و دشواری و درویشی بگذرد.

۷- اینجا زندگی اندک، آنجا راه دور و محاسبه بی شگفت و داوری راست است | کرفته بوم نگیرند درود و پاره (۲) کار نگیرد و برای روان تن را مپذیرد که زمانی بسیار کرفته کرده آید یا بر فراز پل چینود نتوان گذشتن | که | آنجا داوری راست چون مهر ورشت است |

۸- | از | نیکان باش تا ملکوتی باشی .

۹- افسوس (۳) مکن تا فرهمند باشی چه نیکی و بدی بهر گاه و بهر کس شاید بودن.

۱۰- گیتی | را | به سپنج (۴) دار و تن بآسان | او | نیکی بفعل دار (۵) رستگاری | را | برنج بر آور (۶) مینوی بخویش کنش.

۱۱- این نیز گفته اند که هر کس باید دانستن که از کجا بیامده ام و چرا ایدر هستم پس من باز بکجا باید شوم | او | چه از من خواهند (۷).

۱۲- من این دانم که از نزد هر مزد خدای بیامده ام برای ستوهیدن (۸) دروغ ایدر هستم و باز پیش هر مزد خدای باید | ام | شدن از من اشویی باز خواهند و عمل دانایان و آموزشی خرد | او | یک خوی پیراسته (۹).

۱۳- انوشه روان باد خسرو شاهنشاه پسر قباد که او این اندرز کرد و او این فرمان داد.

ایدون باد.

انجام یافت بدرود | او | شادی.

(۱) شدن: رفتن.

(۲) پاره: رشوه.

(۳) افسوس: استهزاء، ریشخند.

(۴) سپنج: عاریتی و گذران.

(۵) در متن نیکی بکردن دار یعنی نیکی پیشه کن.

(۶): یعنی رستگاری و نجات را بوسیله رنج و زحمت بر آور.

(۷) یعنی چه وظیفه بی بعهده من است.

(۸) ستوهیدن: بستوه آوردن و عاجز کردن.

(۹) یعنی از من اشویی و عمل دانایان و تعالیم خردمندانه و خوبی پیراسته

خواهند.

فرهنگ پهلوی

(لغات متن)

س - ا، خ، ه

اهلابیه (ه: ahlâbih)

اهرابیه (ahrâbih)، از همیز کلمه در
هزوارش شکل «اهرویه ahrûbih»
یا «اهرویه ahrûih» نیز وجود دارد
که معادل پهلوی آن «اشوکیه
ashûkih» و «اشویه ashûih» است
به معنی قدس و پاک.
اشوک یا اشو پهلوی در اوستا
اشو ashava و در پازند اشو asho
و در فارسی اشو است.

اکهار (ه: آخر âkhar): (معادل

پ: آن ân): دیگر.

اپاج (پ: apâc، اپاز

'apâz، اواز avâz) همیشه و هم
معنی فارسی: ۱ - باز، ۲ - باژ
(در کلمات باژگون و باژگونه)، ۳ -
واژ (در کلمات واژگون، واژگونه،
واژون، واژونه)، ۴ - وا (در جلو
افعال و اسمائی که از افعال ساخته میشود.
در جلو افعال (۱):

(۱) واهمچو باب معنی باز چنانکه
واگتتم یعنی باز گتتم.
(برهان جامع)

خار در دل شد چنین دشوار یاب
خار در دل چون بود واده جواب
(مولوی)

اسمائی که از افعال ساخته میشوند:
واگو بمعنی بازگو، وارفته،
بمعنی باز رفته و باز پاشیده و بیحال،
و کلمات بسیار دیگری که در لهجه ها
ولغات عامیانه با این پرفیکس ترکیب
شده است)، ۵ - فا:

شه بجای حاجبان فاپیش رفت
پیش آن مهمان غیب خویش رفت
(مولوی)

اپایت (پ: apâyat،

اوایت avâyat از مصدر اپایستن یا
اوایستن) همیشه و هم معنی فارسی:
باید، از مصدر «بایستن».

اچار (پ: acar، a=ا

نافه + چار câr: ناچار، بیچاره،
بی قدرت.

اپام (پ: apâm، اوام

avâm) همیشه و هم معنی فارسی:
وام.

فام و بام نیز در زبان فارسی بدین

افسوس (= ریشخند ، استهزاء) (۲)

پش (په : apash) ، (پاز :

وش vash) پا : و اش ، پمش
[= واو ، وپس ، پس او ، پس آنگاه]
این کلمه در پهلوی «هچش hacesh»
و «اژش az'esh» بمعنی «از او» نیز
در بعضی جاها خوانده میشود که در
پازند بشکل «ازش az-ash» آمده
است در فارسی ازش (= از او) میباشد.

اوم (په : apam) ، (پاز :

اوم avam) : پس من.
این کلمه در پهلوی «هچم hacam»
و «اژم az'am» بمعنی
اژم (= از من) نیز در بعضی جاها
خوانده میشود.

ال (ه : alal) معادل په : مه

(۲) چوازشاه این سخن بشیدشهر و
بناز او را جوابی داد نیکو
بدو گفت ای جهان کامکاری
چرا بر من همی افسوس داری
نه آنم من که یار و شوی جویم
کجا من نه سزای یار و شویم
صفحه ۳۳ ویس ورامین چاپ
مجتبی مینوی (طهران ۱۳۱۴)

معنی بکار رفته است (ر. ک. به
فرهنگها).

په (په : apzût) ،

افزوت afzût ، اوزوت avzût از
مصدر ایزوتن ، افزوتن ، اوزوتن ،
(پا: اوزوت avzût از مصدر اوزوتن)
پا : افزود از مصدر افزودن (تلفظ و
کتابت قدیمتر پارسی : افزودن
afzûdhan).

در زبان پارسی «اوزون» و
«اوزایش» بمعنی «افزون» و
«افزایش» نیز استعمال شده است
(ر. ک. به فرهنگها)

ریشه اوستایی: پرفیکس ایوی (۱)
aiwi (که در چندین نام و فعل پارسی
بشکل «او» و «اف» دیده میشود)
+ ریشه زا zā (= زیاد کردن).

په (په : afsûs) ،

اپسوس apsûs) ، (پاز : افسوس
afstûs) هم ریشه وهم معنی فارسی :

(۱) ایوی aiwi برای «روی»
و «بر» و «بالا» و معانی نزدیک بدینها
است مانند : افسر ، افسار ، افزودن ،
اوزودن ، افروختن ، افراشتن...

ma ، پا : مه ، نه.

بدوگفت ای بداندیش و بنفرین
مه تو بادی و مه ویس و مه رامین
مه خوزاز باد وارون جای و بومت
مه این گفتار و این دیدار شومت (۱)

سهر (په : خرت kherat)، ار:

خرثو (khrathva) هم ریشه و هم معنی
فارسی : خرد (= عقل).

سلاو (ه : خلونستن)

khallūnastan (معادل په : شوستن .
shūstan) : شستن.

سدر (په : آسان āsān) :

آسان (= سهل)

سپانور (په : اسپانور)

aspânvar) : نام محلی در مشرق
تیسفون و ساحل چپ دجله که امروز
بقعه سلمان پاك و همچنین طاق کسری
در زمین های آن واقع میباشد و گویا
یکی از هفت شهری بوده که روی پمرفته

(۱) ویس و رامین صفحه ۱۳۸ چاپ
مجتبی مینوی (تهران ۱۳۱۴)

مداین را تشکیل میدانه است.

در این محل می-دانت عمومی و
گویا مرکزی که سپاه را عرض
میکرده اند واقع بوده است (ر. ک.
بصنحه ۷)

سپانج (په : اسپانج aspanj)،

(ار : سپنج spanj) باز ، پا : سپنج
(= عاریت).

سشکوند (ه : اشکوند)

ashkakhūnd اشکخوندند ashkakhūnd

از مصدر اشکخوندتن یا اشکخوندتن
معادل په و باز : وندیتان vanditan
به معنی جستن ، دریافتن ، دریافت کردن
پیدا کردن ، رسیدن ، بهره ور شدن
این کلمه در اوستا بشکل vatd (اسم
مصدر) آمده و در فارسی نیز جزء
درم کلمه «هویدا» از این ریشه است.

سما (ه : امت amat) ، معادل

په : کا kâ) : که ، هنگامیکه.

سهمپورسگیه (په : همپورسگیه)

hampûrsagih) : «هم پرسی» (=

باید کرد از گناه هدیمالان ۲- هدیمالان
آن بود که کسی دروغ و بهتان بر کس
نهد یا کسی با زن کسی خیانت کند تا
زنی از شوهر خویش بستر جدا کند
۳- این گناه است که هیچ توجش نیست
الا که از آن کسی که ترا گناه دروی
جسته باشد آموزش خواهی ۴- پس
چینودل آن دوات را باز دارند تا
آنگاه که خصم او در رسد و داوری
از وی بستاند آنگاه رهایی یابد (۱)

هنا (hanâ) (۲) (معادل
ایت (êt) : این.

هنگختون (ه : هنگختون)

hanakhtûnet یا hanekhtûnet
از مصدر هنگختونتن (معادل پنهت : نهت
nehet از نهان) : نهت از مصدر نهان

(۱) Saddar Nasr and
Saddar Bundhesh Edited
by Ervad ... Nasarvanji
Dhabhalar, M. A. Bombay,
1909. P. 33

(۲) در عربی : هنا ، هناك.

حشر و نشر، معاشرت ، آمیزش)

همسخن (پ: همسخو hamsakhv)

همسخن hamsakhn : هم سخن.

آموزشینه (پ: آموزشینه)

(âmûzeshnih) : آموزشی.

ایوک (پ: ایوک aivak) : يك.

همیمار (پ: همیمار)

(hamimâr) این کلمه از لغات حقوقی
زبان پهلوی و دوره ساسانیست و
بمعنی داوری و محاسبه و شمار است
که با کلمه شمار ، مار ، آمار ، آوار،
اواره ، اوارجه ، مضبوط در فرهنگها
از یک ریشه است چنانکه نو اصطلاح
دیگر نیز بشکل پشمار pêshmâr
برای «مدعی» و پسیمار pasêmmâr
برای «مدعی علیه» در کتب پهلوی
بکار رفته است. همچنین کلمه «همیمالان
hamimâlân» که نام گناهی است
از همین ریشه مشتق است در کتاب
صد در نرو صد در بندش چنین آمده
است: در چهل دوم- اینک سخته پرهیز

𐬰𐬀𐬭𐬀 (په: خوار khvâr) پا:

خوار (= آسان)

مگر نشیندی این زرینه گفتار
که بر چشم کسان درد کسان خوار (۱)

𐬰𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀 (په: خواستک khvâstak):

خواستہ (— مال و دارایی)

𐬰𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀 (په: اهورمزده dhrmazd):

این کلمه در فارسی باستان
aoramazdâ و در اوستا اهورمزدا
ahûra mazda است که مرکب از
دوجزء میباشد جزء اول بمعنی سرور
و بزرگ و جزء دوم بمعنی دانا و هوشیار
است و معنی ترکیبی آن «سرور دانا»
میباشد.

اهورمزدا غالباً در گاتها جدا و
در سایر اجزاء اوستا جز در چند فقره
هر دو کلمه باهم ذکر میشود.

در فارسی باستان نیز جز در
کتابتیه خشایارشا واقع در فارس،
همه جا این دو کلمه باهم ذکر شده

(۱) صفحه ۱۶۹ ویس و رامین چاپ

مجتبی مینوی (تهران ۱۳۱۴)

این نام در زبان فارسی باشکال

«هرمز hormoz»، «هرمززد

hormozd»، «هرمس hormos»،

«هرمست hormost»، «اورمز

ûrmaz»، «اورمززد ûrmazd»،

«اورمز ûrmaz»، «اورمززد

ûrmazd»، «هورمز hûrmazd»،

و «هورمززد hûrmazd» برای «فرشته

موکل بتدبیر امور و مصالح روزهرمز»

و «ستاره مشتری» و «روز اول از

هرماه شمسی» بکار رفته است. (ر.

ك. بفرهنگها).

𐬰𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀 (په: خوتای khvatây):

خدا، خدای. کلمات «خدا»،
«خداوند»، «خداوندگار»، «خاوندگار»،
«کدخدا»، «دهخدا» نیز ترکیبات
و اشکال دیگر این کلمه است.

این کلمه در لهجه های کردی

باشکال: «خوا khvâ» (۱) و «خلا

kholâ» (۲) و «خدا khodâ» (۳)

(۱) در لهجه کرمانجی و

کرمانشاهی.

(۲) بادل کردی در لهجه کرمانجی

و کرمانجی مکرری.

(۳) در لهجه اورامی

انوشه (پ: انوشك anôshak):

انوشه [ا ن ا فیه + نوش «مرگ»]
= بیمرگ، جاودانی.

اندازک (پ: اندازك andâz'ak):

اندازك andâzak، هندازك
handâz'ak، هندازك handâzak):
عین این کلمه در فارسی «اندازه»
است.

هویتونستن (ه: هويتونستن)

havitûmestan (معادل پ و پا:
دانستن.

هویتونام (ه: هويتونام havitûnam)

معادل پ و پا: دانم (از مصدر دانستن)

انداز (پ: اندرز andarz،

بدان دیدار خرسندی نبودش

فزونی جست اندوهان نمودش

صفحه ۱۶۲ ویس ورامین

مکن ماها بیخت خویش بیسند

بدین کت داد یزدان باش خرسند

صفحه ۱۶۹ ویس ورامین چاپ

مینوی.

بادال کردی» نیز وجود دارد.

خوتاییه (پ: خوتاییه)

khvatâyih): خدایی (قدرت و
سلطنت، شاهی، بزرگی).

خسرو (پ: خسرو khûsrow):

خسرو.
کلمه «کسری» معرب همین کلمه
است.

انشوتا آن (ه: انشوتا آن)

anshûtâ - ân (معادل پ:

«مرتومان martûmân

پا: مردمان.

هوهم (ه: هوهم hûham):

معادل پ: هم ham، (درباز: هم hom،
am om نیز آمده). پا: ام am.

خورسند (پ: خورسند khûrsand):

خورسند (۱) (— قائم)

(۱) نهفته روی او گاه دیدی

بنزد شاه پا در راه دیدی

هندرج handarc، اندرج andarc):
 عین این کلمه در فارسی «اندروز» است.

خویشکاریه (پ: خویشکاریه)

khvishkârih: خویشکاری (= ظ:
 عمل)

هندک handak، (پ: هندک)

اندک andak):

این کلمه مصدر «اند» است که در
 زبان فارسی «اند» و «اندک» هردو
 مستعمل است.

از همین ریشه در لهجه‌های کردی
 اشکال هینک hinak بمعنی قدری و
 واندکی در لهجه کرمانجی شمالی و
 هیندیک hindik بمعنی اندک و کم در
 لهجه کرمانجی شمالی و هیندی hindi
 بمعنی قدری در لهجه کرمانجی مکرری
 و کرمانجی سلیمانیه، وجود دارد.

هیت (ه: ایت ait)، معادل پ:

هست hast، پا: هست.

ایتون aitûn، (پ: ایتون)

edûn، پا: ایدون. (پ: ادون)

این کلمه در پهلوی بمعنی «اینچنین»
 و در زبان فارسی بمعنی «اینچنین» و
 «اکنون» هردو آمده است.

همیدون «همیدون» نیز در زبان فارسی
 بمعنی «همچنین» بکار رفته است. (۱)
 (ر. ک. بفرهنگها)

ایش aîsh معادل

پ: پا، باز، کس kas.

ایغ aigh (ه: آغ)

کو kû، پا: که.

(۱) چو خواهد بد درختی راست بالا
 چو بر روی بود ز آغاز پیدا
 همیدون چون بود سالی دلفروز
 بدید آیدش خوشی هم ز نوروز
 صفحه ۱۵۵ ویس و رامین
 هزاران آفرین بر کشورت بناد
 همیدون بر خجسته گوهرت بناد
 صفحه ۱۵۸ ویس و رامین
 چو این نامه بخوانی زود بشتاب
 بهاران را بکام خویش دریاب
 همیدون ویس را با خود بیار
 که می خواهد ز ما دیدار مادر
 صفحه ۱۶۲ ویس و رامین چاپ
 مجتبی مینوی (تهران ۱۳۱۴)

آنکاه اورا.

۴۶۳ (په: ادوین advin، اذوین)

adhin، آنین (âinin) عین این
کلمه در زبان فارسی «آین» است.

ل = ب

۴۶۴ (په: باهر bâh، بهر
bahr) پا: بهر، بهره.

۴۶۵ (په: برش نوم barshnûm)

: نوعی تطهیر.

۴۶۶ (ه: برا brâ)، (معادل

په: به be): اما، ولی

۴۶۷ (په: بوت bût): بود.

۴۶۸ (۱) (په: بوجك bûjak):

نجات، رستگاری.

(۱) این کلمه در متن چاپ خدا یار

به «بزه» ترجمه شده و در پازندی
که خود بر آن نوشته آنرا «بژک»
بقیه در صفحه بعد

۴۶۹ (په: هیم him، خیم khim):

خوی.

عین این کلمه در فارسی در جزء
دوم کلمه «دوخیم» باقی مانده:
مگر دوخیم و یسه دژ پسندست

که مارا اینچنین در غم فکندست (۱)

دوخیم اساسا بمعنی «بدخوی»

است و اصطلاحاً «میرغضب» را نیز

گفته اند، جزء اول این کلمه بمعنی «دژ»

بمعنی «بد» و «ضد» است که در کلمات

دوخی، دوخیم، دژ پسند، دژ آهنگ

دژ برو، دژ برام، دژ کام و بشکل «دش»

در کلمات دشنام، دشمن، دشوار (=

دشخوار) و بشکل «دز» و «دوز» در

کلمات «دزد» (۲) و «دوزخ» نیز

وجود دارد.

۴۷۰ (په: ایوپ aivap): یا.

۴۷۱ (ه: ادین adin + ش

پهلوی) معادل په: اذکش adhakash:

(۱) صفحه ۵۲ ویس ورامین چاپ

مجتبی مینوی (تهران ۱۳۱۴)

(۲) جزء دوم کلمه دزد از ریشه

da بمعنی دادن و بخشیدن و عطا کردن
است.

این کلمه از ریشه اوستایی «بوچ»
 «bûj» مشتق است که در پهلوی اشکال
 «بوختن» (bûkhtan) (مصدر) و
 «بوختاریه» (bûkhtârih) و «بوختار»
 «bûkhtâr» و در پازند «بختن»
 «bokhtan» از همین ریشه وجود دارد.
 جزء دوم کلمه «مهریوز» که نام
 یکی از سرداران ساسانی است با همین
 کلمه ترکیب شده و نیز «سه بخت»
 بمعنی گفتار نیک، کردار نیک، و
 اندیشه نیک و نیز «بوخت اردشیر» که
 نام شهری بوده که اردشیر بنیاد کرده
 است (۲) و در کارنامه اردشیر بابکان
 ذکر شده است، از ترکیبات همین کلمه
 است.

مانده از صفحه قبل

نوشته است. در متن پشتون‌چی نیز در
 پازند آنرا «بچه» نوشته بمعنی بزه
 و تنها ترابر (tirapore) آنرا بنجات
 و درستکاری ترجمه کرده که بعقیده
 نویسنده درست‌تر است زیرا در پهلوی
 هر جا این کلمه بمعنی بزه آمده است
 حرف ۱ پس از «ك» پهلوی

نوشته شده و بچك bacak یا برك
 bazak خوانده شده است.

بویهوند (bavîhûnd) (ه: بویهوند)

معادل پ: خواست، خواهد.

بیت (bît) (پ: بیت)

بويد، باشيد.

پ = پ، [ف، و]

پهریزیت (pâhriz'it) (پ: پهریزیت)

پهریزیت (pahrizt) (پ: پهریزیت)

پارک (pârak) (پ: پارک)

پاره (= پول، رشوه).

«پاره درلهجه» کرمانجی نیز
 بمعنی رشوه مصطلح است این کلمه
 از زبان فارسی در زبان ترکی عثمانی
 و نیز در زبان اردو در هندوستان راه
 یافته و امروز به همین معنی مستعمل است.

پتمان (patmân) (پ: پتمان)

پاز: پیمان (paêmân)، پا: پیمان
 (= عهد، شرط).

فرمان. (پ: فرمان farman):

فراز. (پ: فراز farâz):

farâz): فراز (= روی، بالا).
این کلمه در زبان فارسی از
اضداد است و بمعنی «باز» و «بسته»
و «نزدیک» و «بالا» میباشد.
(ر. ک. بفرهنگها)

پول. (پ: پوهل pohl):

پول (۱)، پل.
دو کردی شوی و هردو از تو بدروود
چه ایشان و چه پوولی زان سوی رود (۲)
این کلمه در کردی (۳) بشکل

(۱) کلمه پوهل پهلوی و پول
فارسی هردو با واو مجهول تلفظ
میشده اند که فعلا در زبان فارسی واو
آن حذف شده و بشکل «پل pol»
مستعمل است.

(۲) ویس ورامین صفحه ۱۴۱
چاپ مجتبی مینوی

(۳) در لهجه کرمانجی مگری و
در لهجه عشایر اطراف ساوجبلاغ
مگری.

این کلمه در پهلوی بیشتر بمعنی
«اندازه» و «مقیاس» آمده است و
معانی دیگر فارسی آن نیز از همین
معنی مشتق است بمعنی اندازه نگه داشتن
و مقیاس داشتن یا بتعبیر دیگر:
شرط و عهد.

کلمات پهلوی پشمان، پتوستک،
پتراستن، پتگر، پتوند، پتکار، در
زبان فارسی تبدیل به پیمان، پیوسته،
پیراستن، پیکر، پیوند، پیکار شده
است یعنی «ت» در این کلمات به «ی»
مبدل شده است.

این تاها باغلب احتمال در زبان
پهلوی دارای تلفظی قریب به «ذ»
بوده که بعدها کم کم به «ی» تبدیل
شده است نظیر اینگونه ذال ها در
لهجه های کردی و اورامانی فراوان
است که دارای تلفظی شبیه بیاء می-
باشند و برای شنونده یی که آشنا بزبان
نباشد تمیز ذال و بیاء در بعض کلمه ها
دشووار است و در حقیقت تلفظ آنها
آمیخته است از صداهای «ذ» و
«د» و «ی» که با حرف «ت» در مخرج
نیز قریب است.

فرجافت. (پ: فرجفت farjaft):

فرجام یافت.

tokhshâk (tâkhshâk) باز، پا: تخشاâk
(= کوشا، ساعی).

۱۱۱۵ (پا: توبان tabân)،

پا: توان.

۱۱۴ (پا: تن tan) او: تنو

tanû. پا: تن.

۱۱۹ (ه: چبون cbon)،

(معادل پا: هیر hēr): مال و چیز.

۱۲۵۹ (پا: چیکون cigûn) پا:

چگونه، چون.

۱۲۶۹ (پا: چینوت cinvat):

چینود (= صراط).

این کلمه اشتباها در فرهنگهای

فارسی باشکال «چنود» و «چنیود»

و «چنیواد» آمده یعنی حرف «ن»

بر «ی» مقدم شده است و در نقل و استنساخ

آن فرهنگ نویسان دچار خطا شده اند.

) = ر، ل.

«perd» نیز وجود دارد.

۱۲۷۵ (پا: پورگاس)

(pûrgâs): پرگاه.

۱۲۸ (ه: پون pavan، pûn)،

معادل پا: پت pat، پد padh، په

pa، به be، با: به، بد

(در کلمات «بدین» و «بدان» و «بدو»).

۱۲۸۵ (پا: پیش pish) پا:

پیش.

ص = ت

۱۳۳۵ (پا: تاخت tâkht، تخت

takht) پا: تخت.

۱۳۴۵ (ه: تما tamah، تما

tamâ)، (معادل پا: اد od):

آنجا.

۱۳۵۵ (پا: توخشاâk)

(ٲٲٲٲ) (ٲ : لځوار lakhvâr)

معادل ٲٲ : ٲٲٲٲ apâc

ٲٲ : ٲٲٲٲ

(ٲٲ : رای rây) ٲٲ : «را»

«برای» و در جزء دوم کلمه « چرا »
بمعنی « برای چه ».

ابن کلمه در کردی بشکل « ارا
arâ » و در حال اضافه بشکل « ارای
arây » نیز وجود دارد.

(ٲٲ : رایینشن) ٲٲٲٲٲٲٲٲ

(râyineshn) : ٲٲ : رای (= قصد ،
آهنگ) .

(ٲٲ : لٲٲٲ letama)

لٲٲٲ (letamâ) ، (معادل ٲٲ : ایتٲ
êtar) ؛ ٲٲ : ایتٲ (= اینجا).

- این کلمه در نازسی بمعنی « ایتٲ »
و « اکنون » نیز آمده است .
(ر. ک. بفرهنگها) .

(ٲٲ : رشن rashn)

او : رشنو rashnû

(ٲٲ : ل le) معادل ٲٲ و ٲٲ :

من :

(ٲٲ : لا lâ) معادل ٲٲ ، ٲٲٲ

ٲٲ : نه

(ٲٲ : رات rât) ، ار : رانا

râtâ از مصدر را râ (= دادن ،
بخشیدن) ٲٲ : راد (= جوانمرد) .
زجام می همی بارید شادی

چواز مستی جوانمردی و رادی
فخرالدین گروگانی

«رد rad» بمعنی سرور و دانا و
دلآور از ریشه اوستایی رتو ratû
مشتق است که در زبان فارسی بشکل
«رد» وجود دارد .

(ٲٲ : راس rās) ٲٲ :

راه .

(ٲٲ : راست rāst) ٲٲ :

راست (= درست ، مستقیم)

(ٲٲ : راستان rāstân)

ٲٲ : راستان

رشن نام یکی از ایزدان بزرگ است که غالباً در اوستا بافرشته مهر و سروش یکجا ذکر شده است و از آن در یشتهای مهر و سروش نام برده شده است روزهای شانزدهم و هفدهم و هجدهم ماهها نیز بترتیب بنام این سه ایزد یعنی مهر و سروش و رشن نامیده شده است. این فرشته در اوستا غالباً با صفت رزیشه *razishta* بمعنی راست تر و در پهلوی در کتابهای «مینو خرد» و «ارداویرافنامه» و «اوگمندیچا» با صفت «راست» و «رزیتک» *razistak* = «راست» ذکر شده است.

رشن چنانکه از کتب پهلوی بر- میآید در روز رستاخیز بدآوری و محاکمه اعمال انسانی میپردازد و با ترازویی اعمال نیک و بد را میسنجد (۲) و اصلاً کلمه رشنو اوستایی یا رشن پهلوی از ریشه «رز» *raz* مشتق است که بمعنی آراستن و مرتب کردن است کلمات «آراستن»، «رژه»، رجه = «صف»، «رسم» *rasman* = رزم و «رسته» بمعنی صنف «همه از این ریشه مشتق میباشند.

رابان (پ: روبان *rābān*) پا:

(۱) ر. ک. به جلد اول یشتهای تالین آقای پورداود.

روان.

رنج (پ: رنج *ranj*) پا: رنج (= رحمت، محنت).

رنج در فارسی بمعنی آزرده گی و خشم و غضب و بیماری و رنگ نیز آمده است و کلمات «رنجه»، «رنجیدن»، «رنجور»، «رنجبر» و «رنج باریک» = کنایه از بیماری دق «از ترکیبات این کلمه در زبان فارسی است.

لavin (ه: لوین *lavin*، لهعین)،

(معادل پ: پیش *pish*) : پیش، نزد.

ریمنی (پ: ریمنیه *rimanih*)

پا: ریمنی (= پلیدی).

لedanâ (ه: لدنا *ledanâ*، لدنا

ledhanâ)، (معادل پ: ایم *im*) پا: این، ام (در کلمات امروز، امشب، امسال).

در کردی نیز بشکل «ایم *im*»

در کلمه «ایمرو *imrô* در لهجه گرمانیجی» و بشکل «ام *em*» در کلمات «امرو

زین در اوستا بمعنی سلاح است که در فارسی به « زین » تبدیل شده است و همانست که برای چهار و پراق اسب بکار میرود و نیز در فارسی « زین افزار » بمعنی آلات جنگ بکار رفته است.

زیناوند که در اوستا و کتب پهلوی لقب طهمورث است، بهمین معنی نیز بتوسط مورخین و نویسندگان قرون اول اسلامی اشتباهاً با شکل « زیباوند » و « دیباوند » و « ریباوند » در کتابهای مجمل التواریخ (مؤلف بسال ۵۲۰ هـ) و کتاب حمزه اصفهانی و از همه اخیرتر در روضه الصفا بدنبال نام طهمورث آمده است، که در قرائت و کتابت یا نقل آن دچار اشتباه و خطا شده اند.

𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀 (په : زیوندکیه

zivandakih) یا: زندگی، زندگانی.

𐬰𐬀 = س

𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀 (په : سپوج، spāj) :

مصدر این کلمه در پهلوی سپوختن spōkhtan است که در فارسی نیز بشکل

emrū ، امروز emrūz در لهجه کرمانشاهی و بشکل « ام am » در کلمه « امروز amrō در لهجه کرمانجی » و بشکل « ای i » در کلمه « ایرو iro در لهجه کرمانجی شمالی » که همه بمعنی « امروز » هستند، وجود دارد. در لهجه کرمانجی و سنندجی بشکل « ام am » و « امه ama بمعنی « این » نیز وجود دارد.

𐬰 = ز

𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀 (ه : زك zak) (۱)، (معادل

په : هان hân) : آن.

𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀 (په : زیناوند zināvand) :

مسلح، مجهز.

این کلمه مرکب از « زین » (در اوستا : زین zaena) و سوفیکس « آوند » (۲) که نظیر سوفیکس « مند » است، میباشد.

(۱) با « ذاك » و « ذالك » عربی

مقایسه شود.

(۲) در اوستا : « اونت avant » و

« وnt vant ».

sagitûnit (معادل پ: رویت . پا :
رویده .

ش =

شاتیہ (shâtih) (پ: شاتیہ)

پا : شادی .

شایت (shâyat) (پ: شایت) پا :

شاید از مصدر شایستن .

شیکند (shebikond) (ه: شیکند)

از مصدر شیکنتن (معادل پ: هلت
helant) پا : هلند از مصدر
هشتن .

شکفت (shekaft) (پ: شکفت)

پا : شکفت ، شکفت (عجیب =
تعجب) .

شکوه (shkûh) (پ: شکوه)

پا : شکوه .

این کلمه در ارمنی نیز بشکل
«شوک shûk» باقی مانده است .

سپوختن spûkhtan وجود دارد . این
کلمه از اضداد است و یکی از معانی
آن «چیزی از چیزی برآوردن»
است در بند ۱۰ این اندرزنامه کلمه
سپوج که بصورت اسمی بکار رفته است
بهمین معنی است . سپوج گر spûjgar
در پهلوی و سپوز کار spûzkâr در
فارسی بمعنی کسیکه در کارها تاخیر
کند و کار را پس اندازد ، آمده است
و در بند ۶ این اندرزنامه کلمه سپوج

«نور ۱۹۱» بهمین معنی ، یعنی

«تاخیر» نیز بکار رفته است .

ستپر (stapr) (پ: ستپر) پا :

ستپر ، سطر .

ستوبینیتن (پ: ستوبینیتن)

stûbinitan) پا : ستوهیدن (= بستن
آوردن ، عاجز کردن) .

سر (sar) (پ: سر) پا : سر (=
رأس) .

شگیوینیت (ه: شگیوینیت)

باقیمانده و زنده است.

۱۱۳۹ (پ: کرفک karfak) پا:

کرفه (= ثواب، حسنه).

۱۱۴۰ (پ: کرت kart آسم)

مفعول و سوم شخص مفرد از فعل ماضی (پا: کرده، کرد).

۱۱۴۱ (پ: کرتن kartan) پا:

کردن.

۱۱۴۲ (پ: کونش kûneshn) پا:

کنش (= کار، عمل، فعل). (۱)

۶ = ۲

۱۱۴۳ (پ: مت mat اسم مفعول)

و سوم شخص مفرد از فعل ماضی از مصدر (متن matan) پا: آمده، آمد.

۱۱۴۴ (پ: متر metr) در فارسی

باستان و اوستا: میثرا mithra، در

(۱) بیارید این پلید بد کنش را

بلایه گند پیر سگ منش را

فخرالدین گزگانی

۶۴۷ (ه: شلم shalam، شرم)

sharam (۱) معادل پ: دروت drût پا: درود.

و = ك

۶۴۸ (پ: کار kâr) پا: کار.

۶۴۹ (ه: کبد kbad، kebad)

(معادل پ: وس vas) پا: بس، بسمار، بسی.

۶۵۰ (ه: کلا kolâ) (۲) معادل

پ: پا: هر.

۶۵۱ (پ: کواتان kavâtân)

(کavâtân) پا: قبادان (= پسر قباد)

«ان» در پهلوی علامت نسبت است

چنانکه بابکان بمعنی پسر بابک یا

منسوب به بابک و هرمزان بمعنی پسر

هرمز و فیروزان بمعنی پسر فیروز است،

نظیر پورو پسر در فارسی و این در عربی.

در زبان ارمنی این سوفیکس

بشکل «yân» در آخر اسامی هنوز

(۱) عربی: شلم، سلاه.

(۲) عربی: کل.

سانسکریت : मित्र mitra ، پا: مهر
mehr از ریشه میث mith .

ایزد فروغ و روشنایی و یاسمان
راستی و ییمان نام روز شانزدهم از
هر ماه شمسی، نام ماه هفتم از سال،
و نام گیاهی که عربی آن را بیروج الصنم
و بفارسی «مهر گیاه» و «استرنک»
و «مردم گیاه» گویند، محبت و شفقت،
قبه زرینی که بر سر چتر و علم نصب
کنند، و... (ر. ک. بفرهنگها).

در اوستا یکی از یشتها بدین
ایزد اختصاص یافته است و در نوشته‌های
پهلوی از آن جمله در همین کتاب اندرز
خسرو قبادان و در کتاب ارداویرافنامه
ایزد مهر در روز بازپسین بهمراهی
ایزد سروش و رشن بر سر پل چینود
ایستاده بناوری و محاکمه پردازند و
روان نیکان و نیکوکاران را از دست
دیوهای رهایی دهند و روانهای پلید
را بسوزخ فرستند.

(martûmân مر تومان) 𐭠𐭣𐭥𐭡𐭩

پا : مردمان .

از ریشهٔ *mar* بمعنی فنا پذیر
و مردنی، کلمات فارسی مرگ، مرد،
مردن، مردم و کلمات اوستایی *masha*
و مرته *mareta* بمعنی مرد

ومردم ومردنی و کلمه فارسی باستان
مرتیا martiyâ بمعنی مرد ومردم از
همین ریشه است (۱)

(۵ : ملکات ملکا)

شاهان شاد ، پادشاهنشاه ، شاهنشاه
: Malkân m Ikâ (معادل ۴۰۰)

۶۶۰۰۰ (۵ : مکملونیت)

(maqbalûnit, makbalûnit مقبولیت)
معادل پښتو: پټگریټ pategrit یا، پټریت
patirir از مصدر پټگریفتن یا پټیرفتن،
[= پذیرفتن]، یا: پذیرید از مصدر
پذیرفتن.

۱۵۶ (۵ : ما mā) معادل پر

(۱) کلمهٔ مرگ در اوستا بشکل مهرکه mahrka وجود دارد و از همین ریشه است کلمهٔ اوستایی مهرکوشا mahrkûshâ بمعنی طوفانی که جهان را ویران خواهد ساخت و کلمهٔ پهلوی ملکش malkûsh و ملکوسان malkûsân [در کتاب پهلوی مینو خرد] بمعنی دیو و حشمتاکی که در پایان هزارهٔ هوشیدر جهان را نابود سازد.

۶۷۶۶ (پہ : مینشن mineshn)

منشن ، منشن ، از ریشہ من man (۲)
بمعنی ابتدیشیدن کہ درسانسکریت نیز
بشکل مانینو mānyu وجود دارد.

۶۷۶۷ (پہ : مینوی minūy)

روحانی و معنوی، بہشتی
از ریشہ «من» کہ در کلمہ «مینشن»
بدان اشارہ شد.
درفارسی نیز کلمہ «مینو» بمعنی
بہشت و جنت آمدہ است.

۱ = ر، ل، ن، و، [در ہزارش

گاہی : ع]

۱ = (پہ : او ō) پا : و va ،

۔ ۰ ۰

(۱) ابر شاہ کرد آفرین و برفت
رہ سیتسان را بسیچید تفت
شاہنامہ صفحہ ۱۱۳۹ چاپ بروخیم
(طہران ۱۳۱۳).

(۲) کلمہ «من» در فرہنگہ سہای
فارسی بمعنی «دل و قلب» نیز آمدہ
است.

۶۷۶۸ (ہ : ما mā + م ضمیر

پہلوی) معادل پہ : چیم ، چم . پا :
چہ ام.

۶۷۶۹ (ہ : من men) معادل پہ : ہچ

hac ، اچ ac ، از az .
پاز : اچ aj . پا : از . در لہجہ لکی:
از az' .

۶۷۷۰ (ہ : منو menū) معادل

پہ : کی ki'kē پا : کہ

۶۷۷۱ (ہ : منو menū + ش

ضمیر پہلوی) معادل پہ : کیش kish ،
kēsh

پا : کش (= کہ اش ، کہ اورا)

یکروزہ مرادی کش برانی
چہ باید برد تنگ جاودانی
دخراالدین گرگانی.

۶۷۷۲ (ہ : مدم madam ، قدم

qadam) معادل پہ : اپر apar . پاز :
اور avar . پا : ابر abar (۱) ، بر

نقشا (nafshâ) معادل پ، پا : خود، خویش.

اڤ (ه : عل، ول) ، (معادل پ : او (o) : به ، بسوی.

اڤش (پ : ورژشنیه varz'eshnih) پا : ورزی.

اڤزیکریه (پ : ورژیکریه varz'igarih) ورژیکریه (varzikarih) پا : ورژیکری ، ورزی.

اڤزلوتن (ه : وزلوتن vazalûntan) غزلوتن (azalûntan) معادل پ : شوتن ، شتن shotan . پا : شبت (= رفتن).

اڤزلونیت (ه : وزلونیت vazalûnit) غزلونیت (azalûnit) معادل پ : شوت shavet پا : شود (= رود).

اڤزدیکتر (پ : نزدیکتر nazdiktar) پا : نزدیکتر.

اڤیدونیت (ه : عبیدونیت

abidûnit، ویدونیت (val'idûnit) معادل پ : کنیت ، کنیند . پا : کنیند.

اڤیدونیت (ه : عبیدونیت ahidûnit) معادل پ : گیریت، گیریند. پا : گیرید، گیرید.

اڤیدونه، عبیدونای (ه : عبیدونه، عبیدونای

abidûnây) معادل پ : کن.

اڤانگ (پ : وانگ vâng) پا :

بانگ (= فریاد و آواز بلند).

اڤتارت (پ : وتارت

vetârtan) پا : گذشتن (= عبور کردن) گذار در زبان فارسی بمعنی جایی از رودخانه که آب آن کم باشد و از آن بتوان گذشت که در پهلوی بشکل وتار vetâr وجود دارد ، نیز از همین ریشه است.

اڤنشه (ه : نفشه nafshah ،

«نغوشا» نیز که نام یکی از درجات مذهب مانی است و بمعنی «سامع» میباشد از همین ریشه است که در فرهنگها باشکال «نغوشا» و نغوشاک و «نفوک» بفتح و کسر اول آمده است و آنرا اشتباهها بمعنی آتش پرست و گبر و مغ و صابئی آورده اند.

۱۲۰۳ (په : نیوکیه

(nêvakih) پا : نیکی.

۱۲۰۴ (په : ویرایشن

(virâyeshn) پا : پیرایش.

د = ب ، ج ، د ، ذ ، گ ، ی

۱۲۰۵ (په : ی : i) این حرف در

پهلوی علامت اضافه است که در زبان فارسی بکسره تبدیل یافته است و در حقیقت نوعی «ای» کوتاه بوده که امروز نیز در بعضی لهجه های محلی هنوز وجود دارد.

در بعضی جاها نیز این حرف علامت «:» بوده است و همچنین گاهی این حرف در میان جملات پهلوی زائد

۱۲۰۶ (په : وستاریه

(vastârih) پا : بسی (= بس کردن) از ریشه وس vas ، از همین ریشه در فارسی کلمات ؛ بس ، بسنده ، بسندیدن (= کفایت کردن) وجود دارد.

۱۲۰۷ (په : نکیریت nekirit)

پا : نگرید از مصدر نگریستن.

۱۲۰۸ (په : وناس vonâs) پا :

گناه.

«جناح» عربی نیز معرب همین کلمه است.

۱۲۰۹ (ه : اد ، عد òd ، od) ،

(معادل په : تاک tâk) پا : تا.

۱۲۱۰ (په : ویهان vihân)

پا : بهان (= خوبان ، مردمان به).

۱۲۱۱ (په : نیوخشیتار

(nyukhshhîtâr) پا : نیوشا (= شنوا) از مصدر نیوشیدن بمعنی گوش دادن،

و دارای معنی روشنی نیست و گویا کوتاه شده کلمه‌یی پهلوی یا هزوارش بوده که امروز از آن آگاهی درستی نداریم.

𐭮𐭥𐭥𐭥 (۵ : یهبونت yahbûnt)

(۱) معادل 𐭮𐭥𐭥𐭥 : دات dât : پا : داد از مصدر دادن.

𐭮𐭥𐭥𐭥 (۶ : دات dât) : پا : داد از مصدر دادن.

𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥 (۶ : داتوبر dâtûbar)

[دات dât + سوفیکس او بر ūbar که در فارسی به ور var و اور ū تبدیل یافته است مانند داور (= تخفیف یافته دادور) ، دانشور ، رنجور ، مزدور ، گنجور]

𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥 (۶ : گاس gâs) : پا : گاه

(= تخت و اورنگ ، وقت ، هنگام) گاه بمعنی تخت و اورنگ در زبان ارمنی نیز مستعمل است.

𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥 (۶ : دهشن daheshn)

داشن (dâshan) : پا ، دهشن ، دهش ، داشن.

بدین رنج و بدین گفتار نیکو
ترا داشن دهشاد ایزد بهینو
که من داشن ندارم درخور تو
و گر جان برفشانسم بر سر تو
توی چشم مرا خورشید روشن
مرا دیدار تو باید نه داشن (۱)
ریشه این کلمه در فارسی باستان
واوستا da da بمعنی دادن و بخشیدن
و عطا کردن است.

𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 (۵ : یهسنون yahsenon)

معادل 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 : دار dâr از مصدر داشتن.

𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 (۵ : یهسننیت yahsenonit)

(yahsenonit) معادل 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 : داریت پا : دارید.

𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 (۶ : گام gâm) : پا : گام

(= قدم)

𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 (۶ : جان jân) : پا : جان.

(۱) ویس و رامین چاپ طهران ۱۳۱۴

ص ۱۵۱.

(۱) عربی : وهب

yahvûnit (معادل یه : بیت bit پا :
بوید (= باشدید).

٧٩٩٩٩٩ (ه : این کلمه که معنی

فارسی آن «دیروز» است به شکل
گت ماهیر gat-maher و دت مخر
det-mâkhar و گت مخر gat-makhar

خوانده شده است معادل پهلوی آن
معمولاً باید دیک روچ یا دیروچ باشد
زیرا دیک dik یادیک dig در پهلوی
به معنی روز گذشته است و در فارسی
نیز در فرهنگها «دی di» و «دیک
dig» هر دو وجود دارد.

«دی» در زبان فارسی بتهایی
و همچنین بر سر کلمات دیروز، دیشب،
دینه (= دیروزی) مستعمل است.

٧٩٩٩٩٩ (ه : دروت drût) پا :
درود.

٧٩٩٩٩٩٩٩ (ه : دروت او مند
drûtawnmand، دروت + سوفیکس
او مند که در فارسی تبدیل به «مند»
شده است) پا : درودمند.

٧٩٩٩٩٩٩٩ (ه : گروتمانیک

٧٩٩٩٩٩٩٩ (ه : داناکان dānākān)

پا : دانایان.

٧٩٩٩٩٩٩٩ (ه : یهنجلونیت

yahenjlûnit از مصدر یهنجلوتن
که معادل پهلوی آن اهورتن
apûrtan بمعنی غارت کردن و تاراج
کردن است) : غارت مکنید، مبرید.

٧٩٩٩٩٩٩٩ (ه : یهونات yahvûnât)

معادل یه : بوات būât پا: باد [بواد]
(صیغه دعائی از مصدر بودن).

٧٩٩٩٩٩٩٩ (ه : یه وونت yahvûnt)

معادل یه : بوت bût پا : بود.

٧٩٩٩٩٩٩٩٩٩ (ه : یه ووتن yahvûntan)

معادل یه : بوتن būtan پا : بودن.

٧٩٩٩٩٩٩٩٩٩ (ه : یه وینه yahvûnih)

معادل یه : باش bâsh پا: باش (امر
از مصدر بودن).

٧٩٩٩٩٩٩٩٩٩ (ه : یه وونیت

yakūymānit، یقویم-ونیت
yaqūymānit (معادل پ: استیت
estit پ: استید، اید.

𐭪𐭭𐭮𐭭 (پ: یملاوند

yemalclond) مادل پ: گو بندند goband
از مصدر گبیتن gobitan (گپ در
فارسی و در لهجه های محلی از همین ریشه
است) یا گویند gūyand از مصدر گفتن.

𐭪𐭭𐭮𐭭 (پ: زمان zamān، دمان

damān) در فارسی نیز این کلمه
هم بشکل «زمان» و هم بشکل «دمان»
بمعنی وقت و هنگام استعمال شده است.

𐭪𐭭𐭮𐭭 (پ: گوفت gūft) پا:

گفت از مصدر گفتن.

𐭪𐭭𐭮𐭭𐭭𐭭 (پ: گوفتاران

gūftārān) پا: گویندگان.

در زبان فارسی «گفتار» تنها
بجالت اسم مفعولی مستعمل است
ولی در زبان پهلوی این کلمه مانند
کلمات «پرستار» و «خریدار» فارسی
بجالت اسم فاعلی نیز مستعمل است.

garātmanik (: گر زمانی.

گر زمان در اوستا گرونامه
garonmāna و بمعنی عرش و خانه
ستایش که مقصود از بلند ترین طبقه
آسمان است، میباشد.

گر زمان در اشعار و ادبیات فارسی
بدین معنی بسیار بکار رفته است. (ر.
ك. بفرهنگها) گروتمانیک : آسمانی،
عرشی.

𐭪𐭭𐭮𐭭 (پ: دروج drūj) دیو

دروغ. کلمه دروغ نیز از همین ریشه است
در اوستا نیز دروج drūj بمعنی
دیو دروغ و در گونت dregvant
بمعنی دروغزن و دروغگو مکرر آمده
است.

𐭪𐭭𐭮𐭭𐭭𐭭 (پ: دریوشان

daryôshān) پا: دریوشان.

کلمات «دریوزه» و «دریوزگی»
با «درویش» از يك ریشه است.

𐭪𐭭𐭮𐭭𐭭𐭭 (پ: دریوشیه

daryôshih) پا: دریوشی.

𐭪𐭭𐭮𐭭𐭭𐭭 (پ: یکویمونیت

۱۶۴ (۵ : ذنâ dhenâ ، ذنه
(dhenah) معادل پ : این in ،
en . پا : این .

۱۶۴ (۵ : ذنâ dhenâ + چ
پهلوی (معادل پ : اینچ inc پا :
این نیز .

کلمه «چ» در آخر کلمات معنی
«نیز» و «هم» میداده است که امروز
در زبان فارسی وجود ندارد و تنها در
لهجه اورامانی بشکل یچ ic و در دیگر
لهجه های کردی بشکل «یش ish» در
آخر کلمات وجود دارد که عینا همین معنی
را میدهند میزنند : «منیش men-ish» و
«منیچ men-ic» بمعنی «منهم ، من نیز» .

۱۶۵ (پ : یوتریه yûtarîh) :
بدی ، ضدیت ، جدایی .

۱۶۵ (پ : گیتای gitây ،
گیتا gitâ) پا : گیتی .

۱۶۵ (پ : یزدان yazdân) پا :
یزدان .

۱۶۵ (پ : یوتاک yûtâk) پا :
جدا .

۱۶۵ (پ : دور dâr) پا : دور .

۱۶۵ (پ : دوشارم
dôshâram) : شادی و خوشحالی .

۱۶۵ (پ : دوشخواریه
dûshkhvârih) پا : دشواری [دش
= بدو ضد + خواری = آسانی]

۱۶۵ (۵ : یوم yôm) معادل پ :
روح rôc .

کلمه «رچ rôc» یا «رؤز rôz»
پهلوی در اوستا رنوجو raoco و در
پارسی باستان روجه rawca و در
فارسی روز rûz و در کردی باشکال :
«رو rû در لهجه اورامانی» و «روز
rûz' در لهجه کرمانشاهی» و «روز
roz' ، روز rôz' در لهجه کرمانجی»
وجود دارد (۱)

(۱) ارمنی : «ار or»

دوسه (په : کیهان gēhân) پا: جهان ، کیهان.

دوسه لیک (په : کیهانیکان

gēhānikān) پا: جهانیان، [کیهانیان] (= مردم جهان).

درویت (ه: یدرویت yadrūnit)

معادل په : بریت barit پا : برید از مصدر بردن.

دوشنه (په : یوشن yaz'eshn)

از ریشه اوستایی یز yaz بمعنی ستودن و ستایش کردن و عبادت کردن و نثار آوردن.

مصدر این کلمه در پهلوی یشتن yashtan میباشد. کلمات «ایزد» ، «یزدان» ، «یشت» ، «چشن» ، «یشتن» و «یوشن» همه از یک ریشه اند .

داه (ه: یدم yadah ، یدا . yadâ) معادل په : پا: دست.

داه گدا (ه : گده gadah

یا گدا gadâ + سوفیسکس پهلوی اومند ūmand یا اومند awmand) معادل په: خوره اومند khvara-ūmand پا: فرمند، فرمند (= دارای شکوه و جلال).

دین (ه : بین bayn ، بین bin)

معادل په: اندر andar او: انتر antare لاینین : inter . پا : اندر ، در.

دینا (ه: دینا dinâ) معادل په:

داتستان dâtestân (= قانون و حکم).

س = ۳

نسخه بدلها و توضیحات:

متن پهلوی نسخه حاضر که از روی نسخ چاپی دستور جاماسب جی منوچهر جی جاماسب آسانا و دستور خدایار شهریار ایرانی و ترانسکرپسین تراپر چاپ شده است با سایر نسخ موجوده دارای جزئی اختلافات است که طبعا در معانی و ترجمه متن مؤثر خواهد بود ولی نه چنانکه در مضامین این اندرزنامه تولید ضد و نقیض یا اختلافات کلی کند.

در اینجا بعنوان تکمله و افاده موضوع، کلیه اشکال مهم لغات نسخه‌های دیگر که برای اطلاع محققین و دانشمندان لازم می‌نمود، آورده شد و کوشش شد علاوه بر مزایایی که چاپ حاضر دارا خواهد بود نسخه حاضر محققین و علاقه‌مندان را از داشتن نسخه‌های دیگر بی‌نیاز بدارد و ضمناً درباره بعضی کلمات بتوضیحات چندی که ذکر آنرا در همین فصل لازم میدید اشاره کرد.

P نشانه نسخه چاپی دستور پشتون جی و T نشانه ترانسکرپسین تراپر است. سایر علامات ذیل عیناً از روی متون پهلوی چاپ دستور جاماسب جی، که علامات نسخ موجوده خطی دیگری است که در آن چاپ بکار رفته، نقل شده است:

JJ. مجموعه خطی، بخط دستور جمشید جی جاماسب جی پسر آساجی که در قبه نوساری در روز تیر ماه شهریور ۱۱۳۶ یزدگردی برابر ۱۱۸۰ هجری نوشته است، متعلق بکتابخانه مانک جی لیمجی هاتاریا (Mānekjî Lîmji Hâtariâ) که فعلاً در تحت اختیار پارسیان بمبئی است.

JU: مجموعه خطی، بخط موبد جاماسب جی مانک جی اونوالا (Môbad Jamaspji Manekji Unvala) از اهل نوساری که شامل نسخ پربهای قدیمی اوستایی بزبان پهلوی است، متعلق به ارواد مانک جی رستم جی اونوالا (Ervad Manekji Rustamji Unvala) که بمقیده وی زمان اسنساخ این نسخه خیلی قدیم نیست.

MK: مجموعه خطی متعلق بدستور کیخسرو جاماسب جی آسانا که در سال

۱۳۲۲ میلادی بتوسط موبد ایرانی مهراوان کیخسرو نوشته شده است.
 TD : مجموعه ویادداشت‌های نیست قه‌یمی که استنساخ کشفه آت
 معلوم نیست (ر.ک. به Pahlavi Textes چاپ جاماسپ آسانا)

☆☆☆

درس‌ر کتاب قبل از نام کتاب این جمله که گویا الحاقیست نیز وجوه
 دازد :

(۱) Pavan sham i yazdân datak nêvak

در TD ، JU : Pavan sham i yazat û dâtâr ôhrmazd (۱)

ب ۱- ک ۲ (۲) : yemalelolin در JJ بجای yemalelond > ۵۵۵

ب ۱- س ۲- ک ۲ : ۵۵۵ در JU ، TD بجای bayn .

ب ۱- س ۲- ک ۴ : ۱۴۵ در JJ بجای ۴۴۵

ب ۱- س ۳- ک ۶ : کلمه ۴۴۵۵۵۵ در JJ ، MK فاقد حرف سوم می‌باشد.

ب ۱- س ۳- ک ۹ : کلمه هزوارش bayn که در پهلوی اندر andar تلفظ

میشده و در آخر آن ۹ در JJ ، MK بجای ۴۴۵۵۵۵

ب ۱- س ۷- ک ۵ : (۵ : kâlâ) در P بجای vâng ۴۴۵۵۵۵

ب ۱- س ۱۰- ک ۲ : menû در TD ، P بجای amat همچنین در JJ

ب ۷- س ۴ - کلمه آخر.

ب ۱- س ۱۱- ک ۴ : ۴۴۵۵۵۵۵ در P بجای ۴۴۵۵۵۵۵

(۱) : pat nâm-i ...

(۲) : ب : بنده س : سطر : ک : کلمه.

ب ۱- س ۱۱- کلمه آخر : nadiktar در JU ، TD بجای nazdiktar
 اکثروم یعنی فاقد حرف زاء پهلوی در این کلمه میباشد .

ب ۱- س ۱۲- ک : حرف اول کلمه 𐭪𐭫 در P بجای و با حرف
 ی شروع شده است.

ب ۱- س ۱۵: 𐭪𐭫 در P بجای 𐭪𐭫
 ب ۱- س ۱۶- ک : کلمه هزوارش shapirân که معادل پهلوی آن همان
 ویدان vihân 𐭪𐭫 چاپ حاضر است در P .
 ب ۱- س ۱۷ کلمه آخر : P فاقد حرف 𐭪 میباشد.

ب ۱- س ۱۸ و ۱۹: 𐭪𐭫 در MKمقدم بر yadâ و در JJ کلمه هزوارش
 یادا yadâ پس از کلمه هزوارش lâ واقع شده است.

ب ۲- س ۱: P پس از 𐭪𐭫 حرف «ی i» پهلوی را اضافه
 دارد.

ب ۲- س ۲- ک ۶: 𐭪𐭫 در P ، JU ، TD بجای 𐭪𐭫

ب ۲- س ۳: در P قبل از کلمه 𐭪𐭫 حرف ا نیز واقع شده است.

ب ۶- س ۳- ك ۵ : **اساڤاڤ** در JU بجای abidûnit همچنین ب ۹-

س ۲- ك ۲ : در JU ، JJ بجای **اساڤو**

ب ۶- س ۴- ك ۵ : در P پیش از **اساڤو** حرف «ا» نیز واقع شده است.

ب ۷- س ۱- کلمه آخر : در P پس از کلمه **درو** حرف «ی» پهلوی

که علامت اضافه است ، نیز وجود دارد.
ب ۷- س ۲- ك ۷ : در P حرف «ا» با آخر کلمه «راست râst» نجسبیده
وبصورت حرف اضافه که در فارسی «و» میباشد، درآمده است.

ب ۷- س ۳- ك ۵ : در **دروج drûj** در P بجای دروت drût

» **ولم** «

ب ۷- س ۴- ك ۴ : **û tan û rûbân** در P بجای **û tan û rûbân**.

ب ۷- س ۵ : در P بجای **ولم** **ولم**.

ب ۷- س ۵ - کلمه آخر : **canpat** یا **canipat** در JJ ، MK بجای **cinvat**.

م۱۴۴

ب ۸- س ۱- ك ۴ : **grûtmân** در TD،JU بجای **گروتمانیک**

» **grûtmânîk** **ولم** «

ب ۹- س ۲- ك ۲ : **abiuûnand** یا **vabidûnand** در TD بجای کلمه
موجود در متن حاضر.

ب ۹- س ۲- ك ۵ : در P بجای **ولم** **ولم**

ب ۹ - س ۲ - ک ۶ : eigon در JJ بجای

ب ۹ - س ۳ - ک ۱ : yûtârih (= javitârih) در JJ ، MK بجای
yâtarih (= javitarih) و در TD بجای یه ih پهلوی در آخر این کلمه

حرف موجود است .

ب ۱۰ - س ۱ : در P بجای

ب ۱۰ - س ۲ - ک ۱ : âsânih در TD بجای آسانب âsân

» «

ب ۱۰ - س ۲ - ک ۶ : bacak یا bajak در P بجای

یعنی P حرف «ا» را فاقد است .

ب ۱۰ - س ۳ - ک ۲ : û minûy در P بجای minûy « »

ب ۱۱ - س ۲ - ک ۷ : yaitûnt یا یتونت در P بجای mat و

همچنین در بند دوازدهم س ۲ - کلمه ۷ .

ب ۱۱ - س ۳ - ک ۶ : کلمه هزوارش در P بجای شکل پهلوی

موجود در متن .

ب ۱۲ - س ۳ - ک ۱ : P قبل از حرف «û = ا» را

نیز اضافه دارد.

ب ۱۲ - س ۴ - ک ۱ : در P بجای

ب ۱۲- س ۵- کلمه آخر: همز یوشنیه hamziveshni در P بجای **هه یوشنیه**

ب ۱۲- س ۶- ک ۲ : P حرف « ا » را قبل از **هه** اضافه دارد

در ترانسکرپشن برابر : ayûp بجای کلمه ایوک.

ب ۱۲- س آخر - ک آخر virâyeshn-i him در P بجای virâyeshn him

» (د-هه یوشنیه) **هه** «

ب ۱۳- س ۱- ک ۵ : ملکآن malkâân در F، TD، JU بجای ملکآن
.malkân

ب ۱۳- س ۲- کلمه آخر : **هه** در P بجای **هه**

در P سطر آخر این اندرزنامه، یعنی جمله farjaft pavan
sharam û shâtiḥ وجود ندارد و در JU، TD علاوه بر این جمله،
جمله û rāmnesḥn khûp نیز افزوده شده است.



هه این کلمه چنانکه در فرهنگ این کتاب بدان اشاره شده است هزوارش
و معادل پهلوی آن « ایت » میباشد و در همه جا به hanâ ترانسکرپشن
شده است. در کتاب دستور پهلوی دین محمد این کلمه « ânâ »
و بمعنی « آن » خوانده شده است که آن نیز صحیح بنظر میرسد.

هه (۱) این کلمه در بند اول سطر سوم متن پهلوی حاضر با یاء

مجهول و بمعنی « بود = شود » و در آخر بند سوم و در وسط بند پنجم با
یاء معروف و بمعنی « بویید = شوید » میباشد.

(۱) ر. ک. به ستون دوم صفحه ۳۰ فرهنگ این کتاب.

در آخر سطر ششم از بند اول بمعنی «نهید» و در سطر ۱۴ و

۱۹ از بند اول بمعنی «نهد» یعنی در محل اول با یاء معروف و در محل دوم و سوم با یاء مجهول میباشد.

معادل پهلوی این کلمه «باش bāsh» و «باشیه bāshih» هردو میباشد.

(۱) در این فصل بواسطه موجود نبودن حروف پهلوی بعضی کلمات

با حروف لاتینی چاپ شد.



فهرست لغات فارسی

که در این فرهنگ بکار رفته است (۱)

۳۹-۱-۲ ایر	آ
۳۷-۱ ابن	آتش پرست ۴۱-۲
۳۹-۱ از	آراستن ۳۴-۱
۲۳-۲ از او	آزردگی ۳۴-۲
۲۳-۲ ازش	آسان ۲۶-۱، ۲۴-۱
۲۳-۲ از م	آسانی ۴۵-۱
۲۳-۲ ازمن	آسمانی ۴۴-۱
۳۸-۱ استرنگ	آمار ۲۵-۱
۴۴-۲ استید	آمد ۲۷-۲
۲۳-۱ اشو	آمده ۲۷-۲
۲۳-۱ اف	آموزشی ۲۵-۱
۲۳-۱ افراشتن	آمیزش ۲۴-۲
۲۳-۱ افروختن	آن ۳۵-۱
۲۳-۱ افزایش	آنجا ۳۲-۱
۲۳-۱ افزود	آوار ۲۵-۱
۲۳-۱ افزودن	آهنگ ۳۳-۲
۲۳-۱ افزون	آیین ۲۹-۲
۲۳-۱ افسار	۱
۲۳-۱ افسر	۱ نافیه ۲۷-۲، ۲۲-۲

(۱) لغات فارسی هم‌ریشه با لغات پهلوی این فرهنگ با حروف درشت‌تر چاپ شده و آنچه با حروف ریز چاپ شده است لغاتی هستند که برای روشن شدن معانی لغات پهلوی بکار رفته است.

اینگا-۲-۳۲	افسوس ۲-۲۳
اینچنین ۲-۲۸	اکنون ۲-۲۸، ۲-۳۳
اینک ۲-۳۳	ام ۱-۲۷، ۱-۳۱
ب	اما ۲-۲۹
ب-۱-۳۲	امروز ۲-۳۴
بابکان ۱-۳۷	امسال ۲-۳۴
باد ۱-۴۳	امشب ۲-۳۴
باز ۱-۲۲، ۲-۳۳	اند ۱-۲۸
باز ۲-۳۱	اندازه ۲-۲۷، ۱-۳۱
بازگو ۲-۲۲	اندر ۲-۴۶
باز ۱-۲۲	اندرز ۱-۲۸
بازگون ۱-۲۲	اندک ۱-۲۸
بازگونه ۱-۲۲	اندیشه نیک ۱-۳۰
باش ۱-۴۳	انوشه ۲-۲۷
باشید ۲-۳۰، ۲-۴۳	او ۱-۲۳
بالا ۱-۲۳، ۲-۳۱	اراجه ۱-۲۵
بام ۲-۲۲	اراره ۱-۲۵
بانگ ۱-۴۰	اورمز ۲-۲۶
باید ۲-۲۲	اورمز ۲-۲۶
بایستن ۲-۲۲	اوزایش ۱-۲۳
بخشیدن ۱-۳۳، ۲-۴۲	اوزودن ۱-۲۳
بد ۱-۲۹، ۱-۴۵	اوزون ۱-۲۳
بد ۱-۳۲	اوش ۲-۲۷
بدانت ۱-۳۲	اید ۲-۴۴
بدخوی ۱-۲۹	ایدر ۲-۳۳
بدو ۱-۳۲	ایدون ۱-۲۸
بدی ۲-۴۵	ایزد ۱-۴۶
بدین ۱-۳۲	این ۲-۴۳، ۲-۴۵
بر ۱-۲۳	

پ

پاره ۲-۳۰
 پذیرفتن ۲-۳۸
 پذیرید ۲-۳۸
 پرستار ۲-۴۴
 پرگاه ۱-۳۲
 پرهیزید ۲-۳۰
 پس آنگاه ۲-۲۳
 پس او ۲-۲۳
 پسر ۱-۳۷
 پیش ۲-۲۳
 پس من ۲-۲۳
 پل ۲-۳۱
 پلیدی ۲-۳۴
 پور ۱-۳۷
 پول ۲-۳۱
 پول ۲-۳۰
 پیدا کردن ۲-۲۴
 پیراستن ۱-۳۱
 پیرایش ۲-۴۱
 پیش ۱-۳۲، ۲-۳۴
 پیکار ۱-۳۱
 پیکر ۱-۳۱
 پیمان ۲-۳۰، ۱-۳۱
 پیوسته ۱-۳۱
 پیوند ۱-۳۱

ت

تا ۱-۴۱

بر ۱-۳۹
 برای ۲-۳۳
 برای چه ۲-۳۳
 بردن ۱-۴۶
 برید ۱-۴۶
 بزرگی ۱-۲۷
 بزه ۲-۲۹، ۱-۳۰
 بس ۱-۳۷
 بس ۱-۴۱
 بسته ۲-۳۱
 بسته ۱-۴۱
 بستیدن ۱-۴۱
 بسوی ۲-۴۰
 بسی ۱-۲۷
 بسی ۱-۴۱
 بسیار ۱-۳۷
 بود ۲-۲۹، ۱-۴۳
 بودن ۱-۴۳
 بوید ۲-۳۰، ۲-۴۳
 به ۱-۳۲
 به ۲-۴۰
 به ۱-۴۱
 بهمان ۱-۴۱
 بهر ۲-۲۹
 بهره ۲-۲۹
 بهره ورشدن ۲-۲۴
 بیچاره ۲-۲۲
 بیمرگ ۲-۲۷

چنیواد ۳۲-۲	تاخیر ۳۶-۱
چنیود ۳۲-۲	تاراج کردن ۴۳-۱
چون ۳۲-۲	تخت ۳۲-۱
چه ۳۸-۲	تخشا ۳۲-۲
چهام ۳۹-۱	تطهیر ۲۹-۲
چی ۳۸-۲	تعجب ۳۶-۲
چینود ۳۲-۲	تن ۳۲-۲
ح	توان ۳۲-۲
حسنة ۳۷-۲	ث
خ	نواب ۳۷-۲
خاوندگار ۲۶-۲	ج
خدا ۲۶-۲	جان ۴۲-۲
خداوند ۲۶-۲	جاودانی ۲۷-۲
خداوندگار ۲۶-۲	جدا ۴۵-۱
خدای ۲۶-۲	جدایی ۴۵-۲
خدایی ۲۷-۱	جستن ۲۴-۲
خر ۲۴-۱	جشن ۴۶-۱
خرسند ۲۷-۲	جلال ۴۶-۲
خرسندی ۲۷-۲	جناح ۴۱-۱
خریدار ۴۴-۲	جوانمرد ۲۳-۱
خسرو ۲۷-۱	جوانمردی ۲۳-۱
خوار ۲۶-۱	جهان ۴۶-۱
خواری ۴۵-۱	جهانیان ۴۶-۱
خواجه ۲۶-۱	چ
خواهد ۳۰-۲	چار ۲۲-۲
خود ۴۰-۲	چرا ۳۳-۲
خوسفند ۲۷-۱	چگونه ۳۲-۲
خوشحالی ۴۵-۱	چنود ۳۲-۲

در یافتن ۲۴-۲	خوی ۲۹-۱
در یوزگی ۴۴-۱	خریش ۴۰-۲
در بوزه ۴۴-۱	خریشکاری ۲۸-۱
دزد ۲۹-۱	خیم ۲۹-۱
دژ ۲۹-۱	د
دژ آهنگ ۲۹-۱	د ۴۲-۱
دژ برام ۲۹-۱	دادن ۴۲-۱-۲، ۳۳-۱
دژ برو ۲۹-۱	دار ۴۲-۲
دژ پسند ۲۹-۱	دارید ۴۲-۲
دژ خوی ۲۹-۱	داشتن ۴۲-۲
دژ خیم ۲۹-۱	داشن ۴۲-۲
دژ کام ۲۹-۱	دانا ۳۳-۱، ۲۶-۱
دست ۴۶-۲	دانایان ۴۳-۱
دش ۴۵-۱، ۲۹-۱	دانستن ۲۷-۲
دشخوار ۲۹-۱	دانشور ۴۲-۱
دشمن ۲۹-۱	دانم ۲۷-۲
دشنام ۲۹-۱	داور ۴۲-۱
دشوار ۲۹-۱	در ۴۶-۲
دشواری ۴۵-۱	درست ۳۳-۱
دیمان ۴۴-۲	درو ۴۳-۲۰۳۷-۱
دلور ۳۳-۱	درو دمنده ۴۳-۲
دور ۴۵-۱	دروغ ۴۴-۱
دوزخ ۲۹-۱	دروغزن ۴۴-۱
دهخدا ۲۶-۲	دروغگو ۴۴-۱
دهش ۴۲-۲	درویش ۴۴-۱
دهشن ۴۲-۲	درویشان ۴۴-۱
دی ۴۳-۲	درویشی ۴۴-۱
دیباوند ۳۵-۲	دریافت کردن ۲۴-۲

رنجه ۲-۳۴	دیشب ۲-۴۳
رنجیدن ۲-۳۴	دیروز ۲-۴۳
روان ۲-۳۴	دیگر ۱-۲۲
رود ۲-۴۰	دینه ۲-۴۳
روز ۱-۴۵	ذ
روی ۱-۲۳، ۲-۳۱	ذاك ۱-۳۵
روید ۲-۳۶	ذلك ۱-۳۵
ریباوند ۲-۳۵	ر
ریشخند ۲-۲۳	را ۲۱-۳۳
ریهنی ۲-۳۴	راد ۱-۳۳
ز	راندی ۱-۲۳
زمان ۲-۴۴	راست ۱-۳۳
زندگانی ۲-۳۵	راستان ۱-۳۳
زندگی ۲-۳۵	راه ۱-۲۳
زیباوند ۲-۳۵	رای ۲-۳۳
زین ۱-۲-۳۵	رجه ۱-۳۴
زین افزار ۲-۳۵	رد ۱-۳۳
س	رزم ۱-۳۴
سپنج ۲-۲۴	رژه ۱-۳۴
سپوختن ۱-۳۶	رستگاری ۲-۲۹
سپوزکار ۱-۳۶	رسته ۱-۳۴
ستایش کردن ۱-۴۶	رسیدن ۲-۲۴
ستبر ۱-۳۶	رشوه ۲-۳۰
ستودن ۱-۴۶	رفت ۲-۴۰
ستوهیدن ۱-۳۶	رنج ۲-۳۴
سر ۱-۳۶	رنج باریک ۲-۳۴
سرور ۱-۲۶، ۱-۳۳	رنجبر ۲-۳۴
سروش ۱-۳۴	رنجور ۲-۱۰، ۳۴-۴۲

- عجیب ۳۶-۲
 عرش ۱- ۴۴
 عطا کردن ۲- ۴۲
 عمل ۲- ۳۷
 عهد ۲- ۳۰، ۱- ۳۱
 غ
 غرت کردن ۱- ۴۳
 ف
 فا ۲- ۲۲
 فاییش ۲- ۲۲
 فام ۲- ۲۲
 فراز ۲- ۳۱
 فرجام ۱- ۳۱
 نروان ۲- ۳۱
 فرمند ۲- ۴۶
 فرمند ۲- ۴۶
 فعل ۲- ۱۷
 فیروزان ۱- ۳۷
 ق
 قانون ۲- ۴۶
 قبادان ۱- ۳۷
 قدم ۲- ۴۲
 قصد ۲- ۳۳
 ک
 کار ۲- ۱، ۳۷
 کدخد ۲- ۲۶
 کرد ۲- ۳۷
 کردار نیک ۱- ۳۰
- سطبر ۱- ۳۶
 سخت ۱- ۳۰
 ش
 شادی ۲- ۳۶
 شانی ۱- ۴۴
 شاهنشاه ۲- ۲۸
 شامی ۱- ۲۷
 شاید ۲- ۳۶
 شایستن ۲- ۳۶
 شدن ۲- ۴۰
 شرط ۲- ۳۰، ۱- ۳۱
 شستن ۱- ۲۴
 شکفت ۲- ۳۶
 شکوه ۲- ۳۶
 شکوه ۲- ۴۶
 شکفت ۲- ۳۶
 شمار ۱- ۲۵
 شنوا ۱- ۴۱
 شود ۲- ۴۰
 ص
 صابنی ۲- ۴۱
 صراط ۲- ۴۱
 ض
 ضد ۱- ۲۹، ۱- ۴۵
 ضدیت ۲- ۴۵
 ع
 عاریت ۲- ۲۴
 عبادت کردن ۱- ۴۶

گوييند صټمان ۴۴-۲	کردن ۳۷-۲
گيټي ۴۵-۲	کرده ۳۷-۲
گيريد ۴۰-۱	کرفه ۳۷-۲
کيهټات ۴۶-۱	کس ۲۸-۲
کيهټانينان ۴۶-۱	کسري ۲۷-۱
م	کش ۳۹-۱
مار ۲۵-۱	کن ۴۰-۱
مال ۳۲-۲	کمنش ۳۷-۲
مدعي ۲۵-۱	کنيد ۴۰-۱
مدعي عليه ۲۵-۱	کوشا ۳۲-۲
مرد ۳۸-۱-۲	که ۳۹-۱، ۲۸-۲، ۲۴-۲
مرگ ۳۸-۱-۲	ک
مردم ۳۸-۱-۲	کام ۴۲-۲
مردمان ۳۸-۱، ۲۷-۱	کاه ۴۲-۱
مردم کيهټاه ۳۸-۱	کبر ۴۱-۲
مردن ۳۸-۱	کپ ۴۴-۲
مزدور ۴۲-۱	کدار ۴۰-۱
مستقيم ۳۳-۱	کندشتن ۴۰-۱
مسلح ۳۵-۱	گرزمان ۴۴-۱
مشتري ۲۶-۲	گرزمانی ۴۴-۱
مغ ۴۱-۲	گفت ۴۴-۲
مقياس ۳۱-۱	گفتار ۴۴-۲
من ۳۹-۲، ۲۳-۱	گفتار نيك ۳۰-۱
مند ۴۳-۲، ۳۵-۱	گفتن ۴۴-۲
منش ۳۹-۲	گناه ۴۱-۱
منشن ۳۹-۲	گنجور ۴۲-۱
هه ۲۴-۱	گوش دادن ۴۱-۱
مهبوذ ۳۰-۱	گوييند ۴۴-۲

واژگرن ۲۲-۱	مهر ۳۸-۱، ۳۴-۱
واژگونه ۲۲-۱	مهر گیاه ۳۸-۱
واگو ۲۲-۲	میرغضب ۲۹-۱
وام ۲۲-۲	مینو ۳۹-۲
ورزی ۴۰-۲	ن
ولی ۲۹-۲	ناچار ۲۲-۲
وهب ۴۲-۱	نار آوردن ۴۶-۱
ه	نجات ۲۹-۲
هر ۳۷-۱	نزد ۳۴-۲
هرهز ۲۶-۲	نزدیک ۳۱-۲
هرمزان ۳۷-۱	نزدیکتر ۴۰-۲
هرمزد ۲۶-۲	نقوشا ۴۱-۲
هرمس ۲۶-۲	نقوشاک ۴۱-۲
هرمست ۲۶-۲	نفوک ۴۱-۲
هست ۲۸-۱	نگرید ۴۱-۱
هشتن ۲۶-۲	نگریستن ۴۱-۱
هلهز ۳۶-۲	نه ۳۳-۱، ۲۴-۱
هم ۴۵-۲	نهادن ۲۵-۲
همپرسی ۲۴-۲	نهد ۲۵-۲
همچنین ۲۸-۲	نیز ۴۵-۲
همسخن ۲۵-۱	نیکی ۴۱-۲
همیدون ۲۸-۲	نیوشا ۴۱-۱
هممالان ۲۵-۱، ۲-۱	نیوشیدن ۴۱-۱
هنا ۲۵-۲	و
هناک ۲۵-۲	و ۳۹-۲
هنگامیکه ۲۴-۲	وا ۲۲-۱
هورمز ۲۶-۲	وارفته ۲۲-۲
هورهزد ۲۶-۲	واژ ۲۲-۱

یبروج العنم ۱-۳۸
 ازدان ۲-۴۵ ، ۱-۴۶
 يك ۱-۲۵

هويدا ۲-۲۴
 ی
 یا ۱-۲۹

کردی

پاره ۱-۳۰
 برد ۱-۳۲
 خدا ۱-۲۶
 خلا ۲-۲۶
 خوا ۲-۲۶
 رو ۱-۴۵
 روژ ۱-۴۵
 روژ ۱-۴۵
 روژ ۱-۴۵
 منیج ۲-۴۵
 منیش ۲-۴۵
 هیندی ۱-۲۸
 هیندیک ۱-۲۸
 هینک ۱-۲۸

ارا ۲-۲۳
 ارای ۲-۲۳
 اثر ۱-۳۹
 ام ۲-۳۴
 ام ۱-۳۵
 ام ۱-۳۵
 امرو ۲-۳۴
 امرو ۱-۳۵
 امروژ ۱-۳۵
 ده ۱-۳۵
 ای ۱-۳۵
 ایرو ۱-۳۵
 ایم ۲-۳۴
 ایمر و ۲-۳۴

ارمنی

سما ۱-۴۲
 یان ۱-۳۷

ار ۱-۴۵
 شوک ۲-۳۶

غلطنامه

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۹	---	۲۳	petites	petits
۱۱	—	۱۷	پدر	پسر
۱۱	—	۲۶	chosroses	Chosroses
۱۴	—	۱۵	هزاوش	هزوارش
۲۰	—	۴	بوم	بوام
۲۰	—	۴	نگبرد	نگیرید
۲۲	۲	۱	دل	با
۲۲	۲	۱۸	نافه	نافیه
۳۳	۱	۶	پا	باز
۲۵	۱	۴	آموزشینه	آموزشینه
۲۶	۲	۲۳	دال	لام
۲۷	۱	آخر	با	یا
۲۷	۲	۲	نوش	اوش
۲۷	۲	۱۰	havitûmestan	havitûnestan
۴۴	۱	آخر	پ	ه
۴۴	۲	۴	پ	ه
۵۴	—	۵	میباشد	میباشد

PAHLAVI TEXT

ANDARZ-I KHOSROW-I
KAVÂTÂN

With translation, notes
& vocabulary

By

Dr. Mohammad MOKRI

The Associated Member of Iranology Society

Deuxième édition

1951

TEHERAN